

شکل‌گیری ضمایر اول و دوم شخص جدید فارسی نو از منظر دستوری‌شدگی

مهرداد نغزگوی کهن (عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)

چکیده: هدف ما در این مقاله بررسی سیر تکوین ضمایر شخصی اول و دوم شخص جدید فارسی نو از رهگذر دستوری‌شدگی است. داده‌ها و شواهد این مقاله عمدتاً مربوط به متون منثور فارسی نو، یعنی فارسی دوران اسلامی است؛ با این حال، در به دست دادن ریشه ضمایر مورد بحث اشاراتی نیز به دوره‌های متقدم‌تر فارسی شده است. امکانات دستوری که از رهگذر دستوری‌شدگی پا به عرصه وجود می‌گذارند تحت تأثیر فرایندهای استعاری یا مجازی و یا هر دو قرار می‌گیرند. در این راستا، در این مقاله بر نقش هر دوی این فرایندها در تکوین چندین ضمیر شخصی جدید تأکید می‌شود. علاوه بر این، تحقیق حاضر نشان می‌دهد که بعضی از ضمایر فارسی از منابع و فرایندهایی سرچشمه گرفته‌اند که در انگاره^۱ دستوری‌شدگی هاینه و سانگ^۲ (۲۰۱۱) از آنها ذکری به میان نیامده است؛ از آن جمله می‌توان به منابع صفتی و القاب و همچنین فرایند بیش‌مخصص‌سازی^۳ اشاره کرد. در این مقاله، نشان داده می‌شود که انگیزش تکوین ضمایر جدید در اغلب موارد ابراز ادب بوده است. از آنجا که ضمایر ارجاعی هستند، در تکوین آنها – برخلاف دستوری‌شدگی در معنای خاص – مشخصه ارجاعی منابع اولیه از بین نمی‌رود؛ بنابراین، موارد ذکر شده در این تحقیق در زمره دستوری‌شدگی در معنای عام قرار می‌گیرد. کلیدواژه‌ها: فارسی نو، ضمایر شخصی، مجاز، شبه‌جمع‌سازی، بیش‌مخصص‌سازی، ادب.

1. model

2. HEINE & SONG

3. hypercharacterization

۱ مقدمه

در دستورهای سنتی، ضمیر کلمه‌ای تلقی شده که جای اسم می‌نشیند (مثلاً انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵: ۱۸۲؛ شریعت ۱۳۷۰: ۲۳۳). در مطالعات زبان‌شناختی نیز گاهی ضمایر را جانشین گروه‌های اسمی دانسته‌اند (Bhatt 2004: 2; Lyons 1968: 174). این تعریف‌ها دقیق نیستند، زیرا در گفتار عادی هر زبانی، مثلاً به جای زن، مرد، یا بچه می‌توانیم کلمه انسان یا آدم را بگذاریم؛ به این ترتیب، آیا می‌توانیم دو کلمه اخیر را ضمیر بدانیم؟ مسلّم است که جواب این سؤال منفی است. مشکل دیگر تعریف تمامی انواع ضمایر، در مقام جایگزین اسم یا گروه اسمی، این است که بسیاری از ضمایر، مثل ضمایر شخصی (به‌خصوص ضمایر اول و دوم شخص)، جایگزین چیزی نمی‌شوند، در عوض، ضمایری چون ضمایر انعکاسی و مرجع‌دار^۱ توانایی جایگزینی با اسم را دارند. حتی بعضی از ضمایر، مثل ضمایر اشاری^۲ یا ضمایر سؤالی^۳ می‌توانند جایگزین صفت، قید، و حتی فعل بشوند (Bhatt 2004: 14). به همین دلیل، بعضی از زبان‌شناسان ترجیح می‌دهند در زبان انگلیسی، به جای pronoun «ضمیر: جایگزین اسم»، از اصطلاح proform «صورت - ضمیر: جایگزین صورت» استفاده کنند (Quirk et al. 1985: 76). به دلیل همین اختلاف ضمایر شخصی (به‌خصوص ضمایر اول و دوم شخص) با سایر ضمایر، در اینجا، مانند بسیاری از زبان‌شناسان (Dixon 1977: 123; Idem 1988: 58; Bhatt 2004: 5)، ضمایر را به دو دسته ضمایر شخصی و سایر ضمایر تقسیم می‌کنیم. توجه ما در این مقاله تنها بر دسته اول، یعنی ضمایر شخصی است و از این میان نیز فقط به ضمایر شخصی اول و دوم شخص می‌پردازیم و صحبت در مورد ضمیر سوم شخص را به مجال دیگر وا می‌گذاریم. این تصمیم به خصوصیات متفاوت صرفی، نحوی، تکوینی و نیز نقش تقریباً متفاوت ضمایر سوم شخص در گفتمان ربط دارد که توجه ویژه و جداگانه به این ضمایر را می‌طلبد. این تفاوت رفتار دستوری ضمیر سوم شخص با ضمایر اول و دوم شخص به حدی است که

1. anaphoric

2. demonstrative pronouns

3. interrogative pronouns

بعضی از زبان‌شناسان مثل شوالتر^۱ (۱۹۸۶)، پارکر^۲ (۱۹۸۶)، مارچیز^۳ (۱۹۸۶) و پیتکین^۴ (۱۹۸۴: ۲۳۰)، ضمیر سوم شخص را با سایر ضمایر طبقه‌بندی کرده‌اند.

در این مقاله، به پیروی از سیویرسکا^۵ (۲۰۰۴: ۲)، ما بر تفاوت نقش گفتمانی ضمایر شخصی تأکید می‌کنیم و ضمایر اول و دوم شخص را ناظر بر مشارکت‌کنندگانی در مکالمه می‌دانیم که گوینده و مخاطب را نشان می‌دهند. با این تعریف، تفاوت ضمایر شخصی با سایر ضمایر و اسامی عام باز نموده می‌شود. با معنای اسامی عام نمی‌توان پی برد که مثلاً آن اسم گوینده، مخاطب یا شخص ثالث است، ولی در مورد ضمایر شخصی چنین نیست؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «من»، بلافاصله همه متوجه می‌شوند که منظور «گوینده» است. لازم به یادآوری است که نقش‌های معنایی کنش‌گر، کنش‌پذیر، تجربه‌ور و جز آن بیشتر ملازم با ضمایر شخصی است، در حالی که معناهای حالت، کیفیت و کمیت به ضمایر دسته دوم، یعنی سایر ضمایر مربوط است (برای توضیحات بیشتر Bhat 2004: 6-8).

اکثر قریب به اتفاق زبان‌های جهان دارای ضمایر شخصی‌اند؛ گرچه حداقل از وجود دو زبان آگاهی داریم که ضمیر شخصی ندارند (Heath 2004: 999). ضمایر شخصی می‌توانند کلمه مستقل یا تکواژ مقید باشند. محققان مشخصه‌های ممیز خاصی را برای ضمایر شخصی ذکر کرده‌اند. مهم‌ترین مشخصه‌های ضمایر شخصی مستقل/منفصل از دیدگاه هاینه و سانگ (۲۰۱۱) عبارت‌اند از: الف) نوای^۶ مخصوص به خود را دارند؛ ب) نقش اصلی یا تنها نقش آنها بیان تمایزات مربوط به مقوله شاخص شخصی^۷ است؛ ج) فاقد محتوای معنایی خاص‌اند؛ د) از نظر جایگاهشان شبیه گروه‌های اسمی‌اند، ولی معمولاً توصیف‌کننده^۸ نمی‌گیرند؛ ه) یک طبقه بسته را تشکیل می‌دهند (نیز Sugamoto 1989; Heath 2004: 1002; Helmbrecht 2004).

به نظر نگارنده، این مشخصه‌ها ناظر بر ضمایر شخصی سرنمون است و حتی ضمایر شخصی تثبیت‌شده در یک زبان نیز ممکن است تمامی این خصوصیات را نداشته باشند.

1. Showalter
5. Siewierska

2. Parker
6. prosody

3. Marchese
7. personal deixis

4. Pitkin
5. modifier

داده‌های مربوط به زبان فارسی مؤید ادعای اخیر است؛ مثلاً، در فارسی، بعضی از ضمائر دارای محتوای معنایی خاص‌اند که ناظر بر عوامل اجتماعی از جمله جایگاه نسبی گوینده نسبت به مخاطب، یا ابراز احترام است؛ مثل کاربرد بنده به جای من (بخش ۱-۱-۳):

(۱) بعضی‌ها می‌گویند حیوانات خنده و گریه دارند ولی بنده چنین باوری ندارم.

از طرف دیگر، ضمائر فارسی در بافت‌هایی می‌توانند توصیف‌کننده داشته باشند (در جملات زیر، احمق و بیسواد):

(۲) تو را از بین صدها گل من احمق جدا کردم.

(۳) پسر خوب شرم می‌داد، به علی قسم، با تویی سواد حرف بزمن.

از طرف دیگر، اصطلاح «طبقه بسته» نسبی است و در این مقاله نشان خواهیم داد که نظام ضمائر فارسی آنچنان هم طبقه بسته نیست و مثلاً در مقایسه با بسیاری از زبان‌های اروپایی اعضای زیادی به آن اضافه شده و صیغگان آن متحمل تغییراتی شده است. این ادعای ما برخلاف گفته بسیاری از دستورنویسان سنتی است که معمولاً برای ضمائر شخصی منفصل فقط صورت‌های «من، ما، تو، شما، او/وی، و ایشان/آنها/آنان» را به دست می‌دهند (مثلاً انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵: ۱۸۲). به نظر نگارنده، حداقل سه دلیل ناظر بر توجه صرف دستورنویسان سنتی به این مجموعه از ضمائر است: دلیل اول مربوط به بسامد وقوع آنها است؛ اکثر این ضمائر (به جز چند استثناء، مثل «وی/او» و «ایشان») بسامد وقوع بالایی دارند و در بافت‌های زبانی مختلفی به کار می‌روند. دلیل دوم و مهم‌تر استمرار کاربرد اکثر آنها – البته با تغییرات نقشی – در دوره‌های مختلف فارسی و حتی پیش از آن است. دلیل سوم نیز استفاده کاربردی از آنها در آموزش زبان فارسی است.

در ادامه این مقاله، ضمن اشاره به منابع ضمائر فارسی نو، ضمیرهای شخصی جدیدی را معرفی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که نظام ضمائر شخصی فارسی بسیار پیچیده‌تر از تصویری است که دستورنویسان سنتی به دست می‌دهند. همان‌طور که قبلاً گفتیم، به دلیل همین پیچیدگی است که مباحث خود را تنها معطوف به ضمائر منفصل اول و دوم شخص

می‌کنیم. هدف ما در این مقاله بررسی شیوهٔ تکوین تنها ضمایر شخصی مفصل جدید فارسی نو از رهگذر دستوری‌شدگی و نیز بررسی چالش‌های مطرح‌شده در این زمینه است. داده‌های این مقاله عمدتاً از متون منشور استخراج شده است. شواهدی که برای آنها ارجاعی ذکر نشده، با استفاده از کلیدواژه‌های مقتضی، از موتور جستجوی گوگل استخراج شده‌اند. به عبارت دیگر، هیچ‌یک از شواهد این مقاله ساخته‌شده بر اساس شم زبانی نگارنده نیست. ساختار مقاله حاضر به این شرح است: در بخش دوم، دستوری‌شدگی و پارامترهای مهم مطرح در آن مورد بازبینی قرار می‌گیرد. بخش سوم به تحلیل داده‌های فارسی اختصاص دارد و، با توجه به آراء هاینه و سانگ (۲۰۱۱)، منابع مفهومی ضمایر فارسی با سایر زبان‌ها مقایسه می‌شود. بررسی فرایندهای مهم مربوط به دستوری‌شدگی ضمایر اول و دوم شخص، یکی دیگر از مطالب مهم این بخش است. این مقاله با نتیجه‌گیری پایان می‌یابد.

۲ دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی ناظر بر تغییری است که در آن اجزای واژگانی و ساخت‌ها در بعضی از بافت‌های زبانی نقش دستوری می‌یابند. اجزای دستوری‌شده نیز می‌توانند باز دستوری‌تر شده و باعث خلق صورت‌های دستوری جدید با نقش‌های جدید شوند. این اجزا می‌توانند کلمهٔ مستقل یا تکواژ وابسته باشند. جزء واژگانی یا ساخت اولیه‌ای که تحت تأثیر دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد معمولاً باید مراحل را پشت سر بگذارد تا، از این رهگذر، بتواند به تدریج معنای دستوری بیشتری کسب کند و کم‌کم به صورت متعارف در بیاید و در زبان به صورت عادی به کار رود. از این رو، هاپر و تراگات^۱ (۲۰۰۳: ۲) دستوری‌شدگی را جزئی از پدیدهٔ بزرگ‌تری به نام ساختارسازی^۲ می‌دانند. ساختارسازی ناظر بر ترکیب صورت‌ها طی زمان برای بیان نقش‌های خاص است. این تغییرات تدریجی است و به یک‌باره صورت نمی‌پذیرد.

به منظور شناسایی فرایندهای دستوری‌شدگی گستره‌ای از معیارها پیشنهاد شده است (مثلاً نغزگوی کهن ۱۳۸۹؛ LEHMANN 1985, 1995; HOPPER 1991; BYBEE, PERKINS & PAQUICCA 1994; HEINE & KUTEVA 2002; HOPPER & TRAUQOTT 2003). زبان‌شناسان، برای توصیف و تبیین امکانات دستوری جدید، از این معیارها سود جست‌ه‌اند و، هنگام مواجهه با داده‌های واقعی از زبان‌ها، دست به جرح و تعدیل این معیارها زده‌اند. از آن جمله می‌توان به مقاله‌های هاینه و سانگ (۲۰۱۱) در مورد چگونگی تکوین ضمائر شخصی اشاره کرد. آنها، قبل از وارد شدن به بحث ضمائر شخصی، چهار پارامتر اصلی بسط^۱، معنازدایی^۲، مقوله‌زدایی^۳ و سایش آوایی^۴ را مسئول فرایند دستوری‌شدگی می‌دانند. از نظر آنان، فرایند دستوری‌شدگی با ابداع فردی یا همان فعال‌سازی^۵ آغاز می‌گردد. بر اساس پارامتر اول، یا همان بسط، عبارت‌های زبانی موجود به بافت‌های جدیدی بسط می‌یابند. گویشوران، با توجه به این بافت‌ها، می‌توانند تعبیری نو داشته باشند که ناظر بر نقش دستوری جدید است. اگر سایر افراد جامعه تغییر جدید را بپذیرند و به کار برند، در واقع، کاربرد ساخت جدید گسترش پیدا می‌کند^۶ (CROFT 2000: 4-5). هاینه و سانگ در توضیح پارامتر دوم، یا همان معنازدایی، مانند اکثر دیدگاه‌های سنتی دستوری‌شدگی – بدون کوچک‌ترین صحبتی در مورد مجاز – بسط استعاری را مسئول معنازدایی می‌دانند^۷.

معنازدایی در کلمات و ساخت‌هایی رخ می‌دهد که پایه دستوری‌شدگی اولیه‌اند و منبع^۸ نامیده می‌شوند. منابع دستوری‌شدگی ویژگی‌های خاصی دارند و، در واقع، هر کلمه‌ای نمی‌تواند کلمه دستوری شود. برای وقوع دستوری‌شدگی بافت زبانی منبع اولیه، بسامد وقوع بالای آن و نیز معنای اولیه‌اش حائز اهمیت فراوان است؛ به همین دلیل، زبان‌شناسان معمولاً صحبت از منبع مفهومی می‌کنند. این منابع دارای مشخصه‌های جهانی‌اند. هاینه و

1. extension

2. desemantization

3. decategorialization

4. erosion

5. activation

6. propagation

۷. البته فرایند استعاری تنها مربوط به ساخت‌های دستوری نیست و در زبان‌ها از این فرایند برای واژه‌سازی نیز استفاده می‌شود.

8. source

همکاران از داده‌های ۱۲۵ زبان افریقایی استفاده می‌کنند تا منابع امکانات دستوری شده را شناسایی کنند (Heine, Claudi & Hünemeyer 1991a). آنها به این نتیجه می‌رسند که مفاهیم و کلماتی که به عینی‌ترین و پایه‌ای‌ترین جنبه‌های تجربی انسانی مربوط‌اند در مقام منبع امکانات دستوری عمل می‌کنند (برای فهرستی نسبتاً بلند از منابع مفهومی امکانات دستوری Heine & Kuteva 2004). این مفاهیم و کلمات عینی در مسیر دستوری‌شدگی به سوی هرچه انتزاعی‌تر شدن پیش می‌روند (نیز قس. Lakoff 1987; Lakoff & Johnson 1980). هاینه و همکاران عنوان می‌کنند که حوزه‌های عینی (یا منابع) در دستوری‌شدگی معمولاً اشیاء عینی، فرایندها یا مکان‌ها هستند؛ مانند اعضای بدن، افعالی که به فرایندی فیزیکی اشاره دارند، مثل رفتن و نشستن؛ و افعالی که فعالیت‌های اصلی انسان را نشان می‌دهند، مانند ساختن، کردن، داشتن، گفتن و جز آن. آنها سلسله‌مراتبی از حوزه‌ها را برای دستوری‌شدگی مطرح می‌کنند که از راست به چپ از میزان عینی بودن آنها کاسته می‌شود (Heine, Claudi & Hünemeyer 1991b: 46):

شخص (اجزای بدن) < شیء < فعالیت و وضعیت < مکان < زمان < کیفیت

این نمودارنمایانگر تغییر استعاری جهت‌دار است. این نوع یک‌سویگی^۱ از جمله مفاهیم مهم دستوری‌شدگی است. بر اساس این مسیر، مثلاً در اکثر زبان‌ها نام‌های اعضای بدن به حروف اضافه جایگاهی تبدیل شده‌اند. این امر در فارسی در ساخت اضافه ملکی صورت گرفته است. در این تغییر، معنای عینی اعضای بدن از بین می‌رود و یک طرحواره فضایی از این رهگذر شکل می‌گیرد، مانند سرِ کوچه. در این ساخت، سر، بر اثر بسط استعاری، در معنای «آغاز» به کار رفته است (برای توضیحات بیشتر نغزگوی کهن و راسخ‌مهند ۱۳۹۱؛ استاجی ۱۳۸۶). بسط استعاری بر اساس قیاس^۲ به وقوع می‌پیوندد. در مثال مورد نظر، این قیاس بین وضعیت فضایی سر، که در بالا و آغاز بدن است، با آغازِ کوچه است. در این تحلیل، ساخت ملکی و روابط هم‌نشینی اجزای آن تقریباً نادیده گرفته شده است. به همین

1. unidirectionality

2. analogy

علت، هاپر و تراگات، بر خلاف هاینه و سانگ (۲۰۱۱)، ارجح دانستن استعاره در دستوری‌شدگی را به باد انتقاد می‌گیرند، زیرا تغییرات دستوری‌شدگی، بیشتر، از رهگذر بازتحلیل^۱ و فرایندهای مجازی صورت می‌پذیرد، نه قیاس (Hopper & Traugott 2003: 87). داده‌های این مقاله مؤید نظر هاپر و تراگات است. علت کاهش اهمیت استعاره در دستوری‌شدگی این است که داده‌های مربوط به دستوری‌شدگی (از جمله داده‌های این مقاله) نشان می‌دهد که تنها جزء واژگانی نیست که دستوری می‌شود، بلکه بافت یا زنجیره هم‌نشینی نقش پررنگ‌تری در این زمینه بازی می‌کند. با این حال، می‌توان اذعان کرد که فرایندهای مجازی و استعاری مکمل یکدیگرند و منافاتی با هم ندارند (برای توضیحات بیشتر Ibid: 84-93). مثال‌های عینی در مورد کاربرد مجاز در دستوری‌شدگی فراوان است؛ مثلاً داور و نغزگوی کهن (۲۰۱۷) نشان داده‌اند که چگونه این فرایند در تکوین فعل «داشتن» در مقام نمودنما نقش ایفا کرده است (برای موردی مشابه در انگلیسی Brinton 1988). در بخش تحلیل داده‌های فارسی این مقاله نیز بیشتر به اهمیت مجاز در تکوین ضمائر پی می‌بریم.

معنازدایی راه را برای مقوله‌زدایی (یا پارامتر سوم) باز می‌کند. مقوله‌زدایی ناظر بر از بین رفتن مشخصه‌های صرفی و نحوی قدیمی است که ربطی به کاربرد جدید ندارند. در مقوله‌زدایی، خصوصیات تصریفی یا اشتقاقی زایل می‌شود؛ جزء دستوری‌شده دیگر نمی‌تواند توصیف‌کننده داشته باشد. در این راستا، جزء مورد نظر وابستگی بیشتری به اجزای مجاور می‌یابد و مقیدتر می‌شود و استقلال نحوی خود را نیز از دست می‌دهد. علاوه بر این، ارجاع‌پذیری نیز کم‌کم از دست می‌رود؛ مثلاً هنگام دستوری‌شدگی اسامی، معمولاً تمایزات صرفی شمار، جنس، حالت، معرفگی، توانایی ترکیب با صفات، حروف تعریف و جز آن از دست می‌رود و حروف اضافه نمی‌توانند در مقام هسته آنها عمل کنند. آزادی نحوی این اسامی قاموسی نیز از بین می‌رود و نمی‌توانند در مقام یک واحد ارجاعی در گفتمان نقش ایفا کنند. مثلاً در همان مثال قبلی (سر کوچک)، سر نمی‌تواند، مانند سایر

اسامی، جمع بسته شود (*سرهای کوچک؛ *سرهای کوچک‌ها) و یا توصیف‌کننده بگیرد (*سر قشنگ کوچک). علاوه بر این، ارجاعی نیز دیگر نیست.

پارامتر بعدی دستوری‌شدگی سایش است که می‌تواند آوایی یا صرفی باشد. در سایش صرفی، معمولاً عناصر صرفی به طور کامل از بین می‌روند و، در سایش آوایی، خصوصیات آوایی از بین می‌روند (HEINE & REH 1984). در سایش آوایی، بعضی آواها یا کلّ هجا می‌تواند حذف شود. در بعضی موارد، خصوصیات زبرزنجیری، مثل تکیه و تمایزات نواختی یا آهنگ، زایل می‌گردد. سایش متعلق به آخرین مراحل دستوری‌شدگی است و در واقع جزء الزامات آن محسوب نمی‌شود.

در نظر هاینه و سانگ (۲۰۱۱)، پارامتر سوم، یعنی مقوله‌زدایی، در مبحث تکوین ضمایر شخصی چالش برانگیز است، زیرا با مقوله‌زدایی، اجزای زبانی باید خصوصیات ارجاعی خود را از دست بدهند؛ درحالی‌که می‌دانیم ضمایر مانند منابع اولیه‌شان ارجاعی‌اند. برای توجیه رفتار متفاوت ضمایر شخصی، هاینه و سانگ (۲۰۱۱)، مانند افرادی چون هاپر و تراگات (۲۰۰۳: ۶۰)، قائل بر تقسیم دوشقی دستوری‌شدگی در معنای خاص^۱ و دستوری‌شدگی در معنای عام^۲ می‌شوند و تکوین ضمایر را از جمله موارد عام دستوری‌شدگی می‌دانند^۳. هاینه و سانگ (۲۰۱۱) برای این‌گونه تحلیل، دلایل زیر را اقامه می‌کنند:

(۱) مانند تمامی موارد دستوری‌شدگی یک‌سویتی در تکوین ضمایر شخصی قابل مشاهده است؛ (۲) گرچه در تکوین ضمایر خاصیت ارجاعی زایل نمی‌شود، ولی اجزای دستوری‌شده به صورت مشارکت‌کنندگان گفتاری (گوینده، شنونده و یا شخص ثالث) درمی‌آیند؛ (۳) اکثر پارامترهای دستوری‌شدگی در تکوین ضمایر شخصی عمل می‌کنند.

1. grammaticalization in a narrow sense (GNS)

2. grammaticalization in a wide sense (GWS)

۳. تغییر در ترتیب کلمات نیز از جمله موارد دستوری‌شدگی در معنای عام است. زبان‌های VO می‌توانند به صورت زبان‌های OV دربیایند و برعکس، یعنی جهتی خاص بر دیگری ارجحیت ندارد (Hopper & Traugott 2003: 60). بعضی از محققان مانند لینداشتروم تیدمن (Lindström Tidmann 2006) مواردی چون آهنگ و تغییر آوایی را جزء دستوری‌شدگی قرار داده و این موارد را «ابردستوری‌شدگی» (super-grammaticalization) نامیده‌اند.

حتی در مبحث مقوله‌زدایی نیز بسیاری از خصوصیات صرفی و نحوی اولیه زایل می‌شود. در ادامه این مقاله به این نوع دستوری‌شدگی در ضمائر فارسی می‌پردازیم.

۳ تکوین ضمائر شخصی جدید در فارسی نو و منابع آنها

از آنجا که نظام ضمائر شخصی از جمله محافظه‌کارترین بخش‌های زبانی تلقی می‌شود، معمولاً در صورت فقدان منابع مکتوب معتبر، پی‌گیری منابع مفهومی در زمانی این ضمائر بسیار مشکل است. به‌رغم این مشکل، هاینه و سانگ (۲۰۱۱) پنج منبع را برای انواع ضمائر شخصی مطرح کرده‌اند^۱:

- (۱) مفاهیم اسمی؛ (۲) شاخص‌های مکانی؛ (۳) مشددکننده‌ها^۲؛ (۴) شبه‌جمع‌سازی^۳؛ (۵) ابدال شاخص^۴.

آنها مفاهیم اسمی، شاخص‌های مکانی، و مشددکننده‌ها را منشأ ضمائر اول شخص مفرد و مفاهیم اسمی را منبع اول شخص جمع می‌دانند. از نظر آنها منابع ضمائر دوم شخص (چه مفرد و چه جمع) مانند ضمائر اول شخص مفرد است، جز اینکه شبه‌جمع‌سازی به این فهرست اضافه می‌شود. این مطالب را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول ۱ - منابع در زمانی ضمائر شخصی از دیدگاه هاینه و سانگ (۲۰۱۱)

منابع ضمائر شخصی	مفاهیم اسمی	شاخص‌های مکانی	مشددکننده‌ها	شبه‌جمع‌سازی	ابدال شاخص
اول شخص مفرد	م	م	م	-	-
اول شخص جمع	م	-	-	-	-
دوم شخص مفرد و جمع	م	م	م	م	-

۱. برای شیوه دیگری از طبقه‌بندی منابع ضمائر شخصی SIEWIERSKA 2004.

2. spatial deixis 3. intensifiers 4. plurification 5. shift in deixis

در جدول فوق، شاخص‌های مکانی همان ضمایر اشاره به نزدیک و دور («این»، «آن») هستند. در زبان‌ها اشاری‌هایی که ناظر بر دور هستند، بیش از اشاری‌های ناظر بر فاصله نزدیک، تبدیل به ضمیر شخصی شده‌اند. البته این امر بیشتر در مورد ضمایر سوم شخص صادق است و، همان‌طور که در ادامه مقاله خواهیم دید، اشاری‌های نزدیک نقش مهمی در تکوین ضمایر اول شخص در زبان فارسی داشته‌اند. این نقش با حضور در ساخت «اشاری نزدیک + اسم/صفت» صورت پذیرفته است و خود اشاری نزدیک به‌تنهایی تبدیل به ضمیر شخصی نشده است.

منظور هاینه و سانگ از مشددکننده‌ها، ضمایر انعکاسی^۱ (مانند من خودم را در آینه دیدم) و تأکیدی^۲ (مثل من خودم او را دیدم) است که تقریباً معادل معنایی/ رفتاری ضمایری چون «خودم»، «خودت»، «خودش» و جز آن در فارسی‌اند. در کاربرد انعکاسی، دو رابطه دستوری (مثل فاعل و مفعول) هم‌مرجع هستند، ولی در کاربرد تأکیدی، ضمیر تأکید تنها ناظر بر یک رابطه دستوری است. علاوه بر این، ضمایری که در دستورهای سنتی فارسی با عنوان ضمیر مشترک^۳ خوانده می‌شوند، مثل «خود»، «خویش» و «خویشتن»، از نظر هاینه و سانگ در زمره مشددکننده‌ها قرار می‌گیرند و در زبان‌های جهان از جمله منابع مهم ضمایر شخصی‌اند. البته این ضمایر انعکاسی - تأکیدی هستند که بیشتر تبدیل به ضمایر شخصی می‌شوند. از آنجا که مشددکننده‌های فارسی همچنان در نقش اولیه خود کاربرد دارند و نه ضمیر، در این مقاله از ادامه بحث در مورد آنها خودداری می‌کنیم (برای خصوصیات این نوع ضمایر داوری ۱۳۹۵).

به نظر نگارنده، شبه‌جمع‌سازی و ابدال شاخص، بیش از آنکه ناظر بر منبع اولیه ضمایر شخصی باشند، نشان‌دهنده فرایندهای تغییرند و تجانس آنچنانی با سه مورد اول ندارند. در شبه‌جمع‌سازی، صورت جمع ضمایر برای ارجاع به مفرد به‌کار می‌رود. در واقع، در این کاربرد، نوعی خنثی‌شدگی شمار^۴ صورت می‌پذیرد (HEATH 1996)، مانند کاربرد مؤدبانه

1. reflexives
3. identitive

2. emphatic reflexives
4. number neutralization

ضمیر «شما» (دوم شخص جمع) برای مصداق مفرد (دوم شخص مفرد):

(۴) شما باید درست رانندگی می‌کردید («شما» در خطاب به مخاطب مفرد).

در ابدال شاخص طبقه صرفی ضمیر تغییر نمی‌کند و طی آن یک ضمیر شخصی به ضمیر شخصی دیگر تبدیل می‌شود، مثل کاربرد ضمیر سوم شخص مفرد (او) به جای ضمیر دوم شخص در خطاب مؤدبانه که در بعضی از زبان‌های اروپایی دیده می‌شود (مثل ایتالیایی). شباهت شبه‌جمع‌سازی و ابدال در شاخص در این است که در هر دو مورد عضوی از صیغگان ضمائر شخصی تبدیل به عضوی دیگر در همان صیغگان می‌شود.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، هاینه و سانگ (۲۰۱۱) معتقدند که تقریباً تمامی ضمائر شخصی موجود در زبان‌های جهان از پنج منبع مذکور در جدول (۱) سرچشمه گرفته‌اند. یکی از اهداف ما این است که فهرست فوق را با داده‌های فارسی محک بزنیم تا، از این رهگذر، مشخص شود که زبان فارسی از کدام یک از گزینه‌های فوق استفاده کرده است. سؤال دیگر این است که آیا منبع مفهومی دیگری وجود دارد که در فهرست فوق ذکر نشده باشد. برای پاسخ به این سؤالات، در این بخش، ضمائر شخصی فارسی‌نوار با دقت بیشتر بررسی می‌کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۳-۱ از اسم به ضمیر شخصی
به لحاظ تاریخی، اسم مهم‌ترین منشأ اولیه ضمائر به حساب می‌آید و تبدیل اسم به ضمیر در زبان‌های جهان بسیار دیده شده است (Heine & Kuteva 2007: 68). در صورت موجود بودن شواهد کافی، دراکثر قریب به اتفاق موارد تبدیل اسم به ضمیر، عملکرد پارامترهای دستوری‌شدگی، به‌خصوص سه پارامتر اول، یعنی بسط، معنازدایی و مقوله‌زدایی، قابل مشاهده است. ریشه اسمی احتمالی اکثر ضمائر شخصی پرکاربرد فارسی امروز (یعنی ضمائر «من، تو، او، ما، شما، ایشان») مشخص نیست و در ادوار مختلف فارسی این ضمائر تقریباً همیشه نقش ضمیری داشته‌اند. جدول (۲) ناظر بر همین امر است و، با توجه

به شواهد موجود، منشأ متقدم آنها آمده است:

جدول ۲ - منشأ ضمایر اول و دوم شخص پر کاربرد فارسی

ملاحظات	فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی نو	ضمیر
از -ma ماده ضمیر اول شخص مفرد، حالت غیر فاعلی ^۱ «من» ^۲	man حالت اضافی ^۳ و حالت به‌ای ^۴	man	من	اول شخص مفرد
از ایرانی باستان *tava- حالت اضافی در شمار مفرد، از -tva* «تو» ^۵		t ⁶	تو	دوم شخص مفرد
از ایرانی باستان *ahm xam/*ahm kam حالت اضافی جمع، از -ahma* ضمیر اول شخص جمع ^۷ ، مشتق از هندواروپایی -ns-(s)mé* «ما»، مشتق از -nes/*nos* «ما» ^۸		amah حالت فاعلی و غیرفاعلی	ما	اول شخص جمع
مشتق از -x ma* ^۹	*x m xam حالت اضافی	a m /m h حالت فاعلی و غیرفاعلی	شما/ ایشما/ آشما/ ایشما	دوم شخص جمع

1. casus obliquus
2. HORN 1893: 991; Idem 1898-1901: 117; BRANDENSTEIN & MAYRHOFER 1964: 130; NYBERG 1974: 124.
3. genitive case
4. dative case
5. HORN 1893: 400; Idem 1898-1901: 49; HÜBSCHMANN, 1895: 49.
6. NYBERG 1974: 193f.
7. HORN 1893: 955; Idem 1898-1901: 117; NYBERG 1974: 14.
8. Ibid.
9. HORN 1893: 790; BARTHOLOMAE 1896-1904: 141; NYBERG 1974: 187; MACKENZIE 1971: 13.

باید یادآور شد که جدول فوق تنها تصویر ساده‌شده‌ای از کاربرد این ضمائر را در فارسی نو به نمایش می‌گذارد؛ در صورتی که می‌دانیم، در دوره مذکور، بعضی از این ضمائر نقش‌های دیگری نیز پیدا کرده‌اند. علاوه بر این، ضمائر جدیدی نیز در این دوره فارسی نو پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. در ادامه به هر دو نوع این تغییرات می‌پردازیم.

۳-۱-۱ از اسم به ضمیر اول شخص

در فارسی نو، شواهدی از تبدیل اسامی به ضمیر اول شخص وجود دارد. در این راستا می‌توان به ضمائر «بنده»، «اینجانب»، «نگارنده/نگارندگان»، «راقم این سطور» و اصطلاحات خویشاوندی^۱ اشاره کرد. نکته بارز در تمامی این موارد قابلیت ردیابی معنای اسمی اولیه در آنهاست. همگی این ضمائر بافت‌بنیادند؛ به عبارت دیگر، این ضمائر تنها در بافت‌های کلامی محدودی کاربرد دارند.

۳-۱-۱-۱ بنده

در فارسی نو، کلمه بنده در معنای «برده، غلام زرخرید، خدمتکار» و نیز «اسیر، گرفتار» به کار رفته است (معین ۱۳۷۶؛ دهخدا ۱۳۷۳). این کلمه در فارسی میانه به صورت bandak «بنده، غلام» (Nyberg 1974: 43)، در فارسی باستان به شکل baⁿdaka- (BRANDENSTEIN & MAYRHOFER 1964: 110)، و در ایرانی باستان احتمالاً به صورت bandaka* کاربرد داشته است. این کلمه مشتق از ریشه فعلی band- «بستن» است (Horn 1893: 230; Idem 1898-1901: 82). نیز حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۵۱۷-۵۱۸). در شواهد زیر که از فارسی نو متقدم است، می‌توانیم کاربرد بنده را در معنای «غلام، برده، اسیر» ببینیم:

(۵) گفت‌پنداشتم که زندان بگشاید و بندها بردارند و خلاص یابم اگر نیکم از زندان برهیم و اگر بدم از بدی ما برهند، ولیکن چه کنیم که بنده‌ایم و در بندیم، تا آزاد نکند آزاد نشویم (نیشابوری ۱۳۵۲: ۱۱۴).

(۶) ندا آمد که بگویی که دوزخ می‌گویی که اگر تو بنده بودتی امر او را منقاد بودی و از امر او

بیرون نیامدتی (عطار نیشابوری ۱۳۸۱: ۱۳/۲).

(۷) ننگ ندارد عیسی که بنده بود مر خدای را ای ترسایان [بنده خدای بود] (نسفی ۱۳۶۲: ۲۰۱).

در بین شواهد، گاهی به موارد مشکوک برمی‌خوریم که در آنها معلوم نیست بنده معنای ضمیر اول شخص دارد یا نه. در واقع، کاربرد می‌مانند شاهد زیر دارای ابهام است:

(۸) اگر هزار بار خطاب می‌رسد که ای بنده چه خواهی؟ گوید: بنده را خواست نباشد (نجم

رازی ۱۳۵۲: ۲۲۱).

کاربرد دوم بنده در جمله فوق، با توجه به بند قبلی، حاوی دو تعبیر است: بنده در معنای واقعی و بنده در معنای ضمیر اول شخص (یعنی «منی که بنده است»). به بافت‌هایی از این دست، که در آنها ابهام میان معنای منبع و معنای مقصد وجود دارد، بافت‌گذار^۱ می‌گویند. بافت‌گذار یا بافت حساس^۲ (به تعبیر دیوالد^۳ ۱۹۹۹) در دستوری‌شدگی بسیار مهم است و موجب استنتاج معنای هدف به جای معنای منبع اولیه می‌شود. ویژگی این بافت در این است که معنای جدید یا مقصد (در مثال ما، معنای اول شخص مفرد) را می‌توان در آن نادیده گرفت؛ ولی رد یا نادیده گرفتن معنای منبع در این بافت امکان‌پذیر نیست (برای توضیحات بیشتر Heine 2002: 84-85).

در گذر زمان، با کاربرد هرچه بیشتر شفاف و بدون ابهام بنده در مقام ضمیر اول شخص مفرد فروتنانه مواجه می‌شویم:

(۹) بنده را از کار فرمودن فرمان شاه چاره نبود (داستان‌های بیدپای ۱۳۶۹: ۴۸).

(۱۰) این کار بنده نیست و بنده آن را هرگز نتواند کردن (مولوی ۱۳۴۸: ۲۰۵).

(۱۱) بنده... قصد خوارزم کرد و به خدمت این خداوند نیک‌بخت شد (جرجانی ۱۳۴۴: ۱).

(۱۲) کمتر بنده که از بعضی از علوم بهره‌ای داشت خواست که با آن لطایف مساهم باشد

(بکران خراسانی ۱۳۴۲: ۳).

۱. bridging context ، معادل گذار براساس گذار/گذار در معنی «پل، محل گذر» ساخته شده است.

به نظر نگارنده، ساخت^۱ اولیه یا منبع ضمیر جدید بنده یک گروه اسمی با هسته بنده و توصیف‌کننده اشاره به نزدیک «این» بوده است (این + بنده). سخن معین (۱۳۷۶) در فرهنگ فارسی ذیل مدخل بنده تا حدی مؤید ساخت اولیه مذکور است:

«بنده» را به جای «من» به منزله اظهار ادب به کار می‌برند. ظاهراً در اول «این بنده» و «من بنده» بود، بعد به تخفیف «بنده» شده.

در واقع، تنها کلمه بنده و انتزاعی‌تر شدن آن، از رهگذر استعاره، را نمی‌توان مسئول واقعی ضمیر شدن این کلمه دانست. در اینجا ساخت انتزاعی «اشاری نزدیک + اسم» دارای اهمیت است. غیر از بنده چندین ضمیر دیگر فارسی نیز از همین ساخت به وجود آمده‌اند. نکته جالب توجه این است که این ساخت اولیه هم در متون متقدم و هم در متون امروزی مشاهده می‌شود. در واقع، اگر اشاری «این» از ساخت حذف نشود، میزان رسمی‌تر بودن متن بالاتر می‌رود. شواهد زیر از متون متقدم و متأخر ناظر بر کاربرد ساخت «این + بنده» است:

(۱۳) آن روز آن دختر گنه‌کار را بدین بنده ضعیف [به این بنده ضعیف] دادی و فرمودی که او را بکش بنده عزم کرد که او را بکشد (اسکندرنامه ۱۳۴۶: ۱۶۱).

(۱۴) وزارت جلیله... قرار دادند که از هر هزار جلد، هشتصد جلد آن حق طبع بار اول به این بنده داده شود.

(۱۵) همچنان که صحت و سقم گفته‌های این بخش، در مقایسه با دیگر نقل‌های تاریخی، بر عهده این بنده نیست.

علت استفاده از ساخت این بنده، به جای «من»، اظهار ادب بوده است. در واقع، یکی از راه‌های نشان دادن تواضع، در زبان فارسی، عدم اشاره مستقیم به خود است. گوینده طوری صحبت می‌کند که گویی منظور خود او نیست و در مورد شخص ثالث (او) صحبت می‌کند. چنین کاربردی به این دلیل است که استفاده بیش از اندازه از ضمیر «من» در بیشتر

اوقات – البته با توجه به بافتِ کاربردی – متکبرانه تلقی می‌شود. اصطلاح *مَنَم مَنَم* کردن در معنی «رجز خواندن، تفاخر کردن، خودستایی کردن، به خود نازیدن» (نجفی ۱۳۷۸) نیز ناظر بر همین امر است. استفاده از ساخت مزبور نوعی ارجاع غیرمستقیم^۱ است که موجب تمرکززدایی^۲ از هویت عامل می‌شود و از این رهگذر از تهدید و جهه^۳ وی جلوگیری می‌کند.^۳ شبیباتانی^۴ (۲۰۰۶) موارد زیر را در مقام امکاناتی برمی‌شمارد که، در زبان‌ها، برای ارجاع غیرمستقیم به کار گرفته می‌شوند:

۱) استفاده از کلمه دیگر به جای ضمیر؛ ۲) تبدیل شخص^۵؛ ۳) تبدیل شمار^۶؛ ۴) تبدیل نشانه حالت؛ ۵) استفاده از ساخت مجهول؛ ۶) بیان غیرمستقیم.

به لحاظ درزمانی، استفاده از این بنده به جای «من» را می‌توان به مورد ششم فوق ربط داد. بر اثر کثرت استعمال این ساخت، کم‌کم معنای اشاری «این» به بنده منتقل شده و در بسیاری از موارد حذف گردیده است. این نوع تغییر مجازی در زبان‌ها بسیار رایج است و، در دیدگاه سنتی، اشخاصی مانند کلارک^۷ (۱۹۷۸) آنها را نوعی اختصار^۸ در کلام می‌دانند که ناظر بر به‌کارگیری اقتصاد زبانی براساس ارزیابی گوینده از اطلاعات مورد نیاز شنونده است (برای توضیحات بیشتر صفوی ۱۳۹۲: ۲۵۰-۲۴۷، مبحث «افزایش و کاهش معنایی»). در این راستا، نرلیک^۹ (۲۰۰۶) مجاز را یک فرایند مختصرسازی مفهومی و نحوی می‌داند که در سطح هم‌نشینی عمل می‌کند؛ درست برخلاف استعاره که یک فرایند شبیه‌سازی مفهومی و معنایی است و به سطح جاننشینی مربوط می‌شود.

نکته قابل توجه در ساخت «این بنده» (و بعدها «بنده») این است که، چون به طور تحت‌اللفظی معنایی مانند ضمیر سوم شخص «او» دارد، هنگامی که در مقام فاعل قرار

1. oblique referencing

2. defocusing

۳. البته ارجاع غیرمستقیم همواره ناظر بر ادب نیست؛ مثلاً در فارسی، در بیان اعتراض به مخاطب نیز از ارجاع غیرمستقیم استفاده می‌شود؛ اومده، خورده و خوابیده طلبکار هم هست (به جای «اومدی خوردی و خوابیدی، طلبکار هم هستی»).

4. SHIBATANI

5. person shifting

6. shifting number

7. Clark

8. short-hand

9. Nerlich

می‌گیرد، به فعل شناسه سوم شخص اضافه می‌شود:

- (۱۶) مثالی ارزانی دارد، تا بنده آن را امام خود سازد [= سازم] (میهنی ۱۳۷۵: ۴۶).
- (۱۷) ای بزرگوارشاه، بنده کمر خدمت بر میان جان بست [= بستم]... و طالع شاه را دید [= دیدم] (ازجانی ۱۳۴۷: ۱، ۲).
- (۱۸) اصفهید... گفت بنده به فرمان خداوند کمر این خدمت بر میان بندد [= بندم] (ابن اسفندیار ۱۳۲۰: ۶۷).
- (۱۹) بنده در کتاب‌خانه سرپل بازارچه بخارا دیوان او دیده است [= دیده‌ام] (عوفی ۱۳۳۵: ۲۰).
- در واقع، چنین مطابقت نامتعارفی^۱ دلیل اصلی ما برای در نظر گرفتن ساخت «شاخص/ اشاری + اسم» به عنوان منبع اولیه ضمیرهایی مثل بنده است (برای توضیح مفصل مطابقت متعارف و نامتعارف نغزگوی کهن ۱۳۹۲؛ Corbett 1986; Idem 2001).
- ضمایر اول شخص دیگری مثل اینجانب، نگارنده، مخلص، حقیر نیز از همین ساخت به وجود آمده‌اند. کاربرد زیاد این ساخت و مطابقت نامتعارفی که در آن شناسه سوم شخص به جای اول شخص می‌نشیند، باعث شده است که فعل با شناسه سوم شخص (حتی بدون کنترل‌کننده^۲، در اینجا فاعل)، هنوز هم بسیار ادبی تلقی شود:
- (۲۰) به اطلاع می‌رساند (به جای «من به اطلاع می‌رسانم»).
- (۲۱) به استحضار می‌رساند (به جای «من به استحضار می‌رسانم»).
- به رغم برجای ماندن مطابقت نامتعارف در متون قدیمی و حتی رسمی متأخرتر، با گذر زمان و جدایی بنده از ساخت اولیه‌اش، این مطابقت نامتعارف در متون کم‌کم از بین رفته است، تا جایی که امروز با بنده تقریباً همیشه از مطابقت متعارف استفاده می‌شود:
- (۲۲) بنده در انتخابات دخالت نمی‌کنم.
- (۲۳) بنده در جزئیات مذاکره دخالتی نکردم، باز هم نمی‌کنم.

1. non-canonical agreement

۲. منظور همان controller است که در مطابقته موجب هماهنگی خصوصیات خود (مثل شخص و شمار) با هدف (target) می‌شود. در مطابقته فعلی فارسی، فاعل کنترل‌کننده و فعل هدف است.

(۲۴) بنده خدمتون عرض کردم...

درسی که این نوع تحلیل به ما می‌دهد این است که نگاه هم‌زمانی صرف راه به خطا می‌برد و ممکن است براساس شواهد هم‌زمانی، مورد اول از مدل شبیاتی (۲۰۰۶)، یعنی «استفاده از کلمه دیگر به جای ضمیر» را مسئول تغییر بدانیم. اگر چنین نظری داشته باشیم، در واقع، به جای مجاز، تنها فرایند استعاری را در تغییر دارای اهمیت دانسته‌ایم که موجب انتقال معنا از یک حوزه عینی‌تر به حوزه انتزاعی‌تر شده است. در چنین تحلیلی که همسو با نظرات هاینه و سانگ (۲۰۱۱) است، ساخت گروه اسمی اولیه نادیده گرفته می‌شود، و این ساخت به یک کلمه منفرد فروکاسته می‌شود. تحلیل استعاری اخیر با تکوین بسیاری از ضمایر مورد بحث این مقاله نمی‌خواند. بر این اساس، ما در کنار استعاره، زنجیره هم‌نشینی و مجاز را مسئول تغییر و تکوین ضمایر مورد بحث می‌دانیم و بر ساخت اولیه (و نه کلمه منفرد) تأکید می‌کنیم. با چنین تحلیلی تقسیم‌بندی هاینه و سانگ (۲۰۱۱) در مورد منابع مفهومی ضمایر شخصی باید مورد جرح و تعدیل قرار بگیرد، زیرا در بسیاری از موارد، این ساخت بوده است که موجب به وجود آمدن ضمایر شده و نه مثلاً اسم‌ها. همان‌طور که در ادامه مقاله خواهیم دید، در تکوین چند ضمیر جدید دیگر نیز، هم‌زمان «اشاری» و «اسم» با حضور در ساختی واحد در تکوین ضمایر نقش داشته‌اند؛ یعنی تقسیم هاینه و سانگ در جداسازی منابع مفهومی اسمی و شاخص‌ها نیز خالی از اشکال نیست. در اینجا لازم است یادآور شویم که ساخت گروه اسمی «اشاری + اسم» البته همواره تبدیل به ضمیری نشده که کاربرد عام داشته باشد. مواردی از این دست زیاد است. مثلاً شیخ محمدعلی حزین در نگارش زندگینامه خود از «این فقیر» در مقام «من» استفاده می‌کند:

(۲۵) از اجداد این فقیر شیخ شهاب‌الدین علی بلده استارا که موطن و مدفن شیخ است گذاشته به دارالسلطنه لاهجان که احسن بلاد گیلانست سکنی نمود.

(Sheikh Mohammed Ali Hazin 1831: 5)

روشن است که استفاده از «این فقیر» به جای «من» امری شخصی است و یا حداکثر به اقلیتی خاص مثلاً عرفا محدود می‌شود. علاوه بر این، گاهی کاربرد این ساخت در بین

اقلیتی یا دوره‌ای آن قدر زیاد می‌شود که «اشاری» می‌تواند از ساخت حذف شود و «اسم» به صورت ضمیر باقی بماند. در این راستا، مثلاً می‌توان به کلمهٔ خادم در معنای «من» (ضمیر اول شخص) اشاره کرد. در رسالهٔ آثار علوی، که در اواخر قرن پنجم هجری تألیف شده است، اسفزاری از اسمِ خادم در ساخت «اشاری + اسم» به جای «من» استفاده کرده است: (۲۶) و این خادم [= من] از آن جمله آنچه ظاهرتر است و بیشتر افتدیا کند (اسفزاری ۱۳۵۶: ۷). در این اثر، حتی خود کلمهٔ خادم نیز به‌تنهایی (و با حذف اشاری «این») در معنای «من» به کار رفته است:

(۲۷) خادم [= من] برحسب این قسمت این مختصر را سه مقالت ساخت (همان ۱۳۵۶: ۸)

به رغم حذف اشاری «این»، فارسی امروز نشان می‌دهد چنین ضمیری در فارسی رایج نشده است و از بین رفته است. با توجه به این ملاحظات، درمی‌یابیم که بنده، نسبت به هم‌معنای تقریبی خود، یعنی خادم، بخت بیشتری برای تبدیل شدن به ضمیر داشته است، زیرا در آن پارامتر دستوری شدگی بسط اتفاق افتاده است. تغییر کلمه‌ای به معنای «بنده» به ضمیر اول شخص، تنها مخصوص فارسی نیست و در بعضی از زبان‌های آسیایی چون برمه‌ای نیز دیده شده است (Bradley 1993: 158; BHATT 2004: 30).

علاوه بر عملکرد مجاز، معنای بنده انتزاعی‌تر نیز شده، یعنی فرایند استعاری نیز بر آن حادث شده است. در راستای این تغییرات، بعضی از خصوصیات صرفی اسم «بنده» نیز از بین رفته است؛ مثلاً تنها در معنای اسمی اولیه (و نه ضمیری) است که «بنده» چه به صورت مفرد و چه جمع می‌تواند با نشانهٔ نکرهٔ «-ی» (مثل بنده‌ای) به کار رود. علاوه بر این، ضمیر بنده نمی‌تواند تصریف جمع بگیرد؛ یعنی بنده در معنای ضمیری به صورت جمع (یعنی بندگان) به کار نمی‌رود؛ به عبارت دیگر، بروز مقوله‌زدایی در آن بارز است. با این حال، بنده در این کاربرد، مانند ضمائر پرکاربرد فارسی هنوز رفتار نحوی اسم‌واره‌ای دارد و توصیف‌کننده می‌گیرد. این امر از فارسی نو متقدم تا فارسی امروز ادامه داشته است؛ مثل کاربرد «کمتر» و «کمترین» در شواهد زیر:

(۲۸) کمتر بنده، که از بعضی از علوم بهره‌ای داشت، خواست که با آن لطایف مساهم باشد (بکران خراسانی ۱۳۴۲: ۳).

(۲۹) شب‌های آخر ماه مبارک رمضان است؛ ممنون که توفیق روزه به بنده کمترین خود عطا فرمودی و ممنون که امسال توفیق تدبر در قرآن را نصیبم کردی.

(۳۰) باز هم کلیپی کوتاه از بنده کمترین در حرم امام رضا — همراه با نوحه از حاج امیر کرمانشاهی.

با توجه به مباحث فوق، ساخت «این بنده»، در مقام منبع، با فرایند اصلی مجازی تبدیل به «بنده» شده است و، در عین حال، فرایند استعاره‌ی موجب انتزاعی‌تر شدن معنا و تبدیل نهایی آن به ضمیر شده است. این ضمیر بافت‌بنیاد است و در گفتار و نوشتار رسمی کاربرد دارد.

۳-۱-۱-۲ اینجانب

همان‌طور که از معنای تحت‌اللفظی اینجانب برمی‌آید، کاربرد این کلمه نیز (مانند بنده) نوعی ارجاع غیرمستقیم به «من» است. در واقع، این کلمه نیز از جمله ضمایر جدید دیگری است که از ساخت اولیه «اشاری + اسم» به وجود آمده است. تفاوت این مورد با ساخت این بنده/ بنده در این است که، در مسیر تکوین این ضمیر، اشاری «این» نه تنها حذف نشده، بلکه با هسته خود به صورت کلمه مرکب درآمده است. در فارسی امروز، اینجانب در معنای «من» در نوشتار رسمی به کار می‌رود:

(۳۱) از شروع به تحصیل اینجانب در مقطع کنونی حداقل یک نیمسال سپری شده است.

(۳۲) اینجانب، ضمن مطالعه دقیق و پذیرش تمامی موارد ذیل، متعهد می‌گردم...

سؤالی که در مورد اینجانب قابل طرح است این است که چرا، در مسیر تکوین ضمیر مورد بحث، اشاری «این» حذف نشده است. شاید بسامد وقوع پایین کلمه جانب در گفتار عادی فارسی‌زبانان را بتوان دلیل این امر دانست. جانب از جمله کلماتی است که افراد عادی و پایین جامعه آن را اصلاً به کار نمی‌برند. خود ساخت/ کلمه اینجانب نیز بیشتر مربوط به

نوشتار است تا گفتار، بنابراین، امکان حذف آن از نوشتار کمتر است. دلیل سوم حذف نشدن «این» در اینجانب را می‌توان به هم‌معنایی جانب با طرف نسبت داد. طرف نیز در فرایند مجازی مشابهی از این طرف به طرف با معنای «او» (به صورت تحقیرآمیز) تبدیل شده است. یعنی دو کلمه طرف و جانب به‌رغم معنای اولیه مشابه، معنای ثانوی متفاوتی پیدا کرده‌اند. شاید علاوه بر دلایل دیگر، برای تأکید بر این تفاوت، «این» در اینجانب حذف نشده، ولی «این» از این طرف که در گفتار بسیار کاربرد دارد، حذف گردیده است.

سیر تحول اینجانب، در مطابقت فعلی، مانند «بنده» بوده است. در نثر محافظه‌کارتر، اینجانب در جایگاه فاعل، به صورت نامتعارف، با شناسه سوم شخص به کار می‌رفته است:

(۳۳) اینجانب به اطلاع می‌رساند.

با گذر زمان و کاربرد بیشتر آن، در مطابقت فعلی، این اسم به صورت عادی درآمده و بیشتر با شناسه اول شخص به کار می‌رود:

(۳۴) اینجانب، پس از سال‌ها تجربه در عمل جراحی چشم...، عمل جراحی آب مروارید را به طور روتین برای همه بیمارانم انجام می‌دهم.

۳-۱-۱-۳ نگارنده / نگارندگان
استفاده از کلمه نگارنده در مقام اول شخص جمع را نیز می‌توان به ساخت گروه اسمی «اشاری + اسم» ربط داد. با جستجوی ساده‌ای با کلیدواژه این نگارنده در موتور جستجوی گوگل، موارد فراوانی از این کاربرد را می‌توان مشاهده کرد:

(۳۵) ابتهاج به گردن این نگارنده حق پدری دارد (عروضی ۱۳۷۰ش / ۱۹۹۰م، یادداشت تنظیم‌کننده: ۲)

(۳۶) این صفحات حاوی بخشی از نوشته‌های این نگارنده طی بیش از سه دهه است.

(۳۷) این شاخص‌ها، همانا تقویم‌هایی آفتابی است که این نگارنده در نوشتارهای گوناگونی به آنها اشاره کرده است.

(۳۸) این نگارنده که در بین سخنرانی امام رسید، راهی برای ورود به مجلس نیافت.

با همین روش جستجو، حتی موردی از کاربرد این ساخت در زبان دری افغانستان نیز به دست آمد:

(۳۹) این نگارنده خیلی خوردسال بودم که می‌شنیدم پروفسور محمد میمنگی مناظری را ترسیم می‌کند.

با استفاده از فرایند مجاز (درست مانند شیوهٔ تکوین بنده در مقام ضمیر)، با انتقال معنایی، گروه اسمی کوتاه شده است. باید یادآور شد که صورت جمع «نگارنده» به صورت نگارندگان در معنی ضمیر اول شخص جمع در زبان فارسی کاربرد دارد:

(۴۰) نگارندگان معتقدند اسلام مهم‌ترین عامل در تغییرات صورت‌گرفته در بافت و سیمای شهرهای ایران بعد از اسلام بوده است.

(۴۱) نگارندگان بر این عقیده‌اند که لزوم پیشینه‌سازی و اصالت سود و رفاه و انباشت سرمایه در این نظام، مؤلفه‌هایی را در حوزهٔ فرهنگ عمومی، جامعه‌سازی، شهرسازی، معماری و نهایتاً سبک زندگی در جامعهٔ سرمایه‌داری ایجاد و بازتولید می‌کند.

بدیهی است که استفاده از «نگارنده/ نگارندگان» در مقام ضمیر شخصی بسیار بافت‌بنیاد است و تنها در نوشتار کاربرد دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۳-۱-۱-۴ راقم این سطور

ساخت اسمی راقم این سطور به معنای «من» در متون مکتوب بسیار رسمی کاربرد دارد. در مورد این اصطلاح هم، با ارجاع غیرمستقیم به خود روبه‌رو هستیم. گروه اسمی وابستهٔ هستهٔ اسمی «راقم» معمولاً حذف نمی‌شود:

(۴۲) راقم این سطور مخالف حضور سگ در خانه و خیابان است، چون همزیستی با جانوری را که آرواره‌ای قوی و دندان‌هایی تیز دارد و به جای حرف زدن فقط پارس می‌کند، عاقلانه نمی‌داند.

(۴۳) راقم این سطور اطلاعاتی در دست دارد که نشان می‌دهد امریکایی‌ها می‌خواهند در

یک تا دو سال آینده تحریم‌های خود را به بهانه‌های مختلف احیا کنند.

۳-۱-۱-۵ اصطلاحات خویشاوندی

گاهی از اصطلاحات خویشاوندی مثل مادر، دایی و جز آن، به جای ضمیر اول شخص («من»)، برای نشان دادن صمیمیت، دلسوزی و علاقه وافر استفاده می‌شود:

(۴۴) مادر برات بمیره چرا تند رفتی که تصادف کنی؟

استفاده از اصطلاحات خویشاوندی به جای ضمیر اول شخص تنها مخصوص فارسی نیست و در زبان‌های دیگر نیز دیده شده است (BHATT 2004: 30; SIEWIERSKA 2004: 244).

۳-۱-۲ از اسم به ضمیر دوم شخص

استفاده ضمیری از القاب (که ریشه اسمی دارند) در زبان‌هایی چون لهستانی، هلندی، اسپانیایی و پرتغالی کاربرد دارد (SIEWIERSKA 2004: 223-244). در زبان فارسی نیز، در موقعیت‌های رسمی، از القاب جناب (در جنابعالی) و سرکار برای ابراز ادب به جای ضمیر دوم شخص مفرد استفاده می‌شود^۱:

(۴۵) شورای سردبیران مجله بود... و ذکر خیر سرکار شد (نامه‌های هدایت: ۱۷۰، به نقل از

نجفی ۱۳۷۸: ۸۸۰).

(۴۶) حوادث و تحولات اخیر و موضع‌گیری عجیب جنابعالی، که راستی دل همه دوستان و

علاقه‌مندان شما را به درد آورده، مرا بر آن داشت تا دست به قلم برده و این نامه را برای شما بنویسم.

نکته جالب توجه این است که کلمهٔ *sark* («سرکار») در مقام ضمیر دوم شخص در زبان نپالی نیز دیده شده است (SIEWIERSKA 2004: 229). با توجه به منشأ اسمی القاب، خصوصیات صرفی آنها در مقام ضمیر نیز اغلب مانند اسامی است و مثلاً ممکن است مثل آنها جمع بسته شوند. همین موضوع در مورد جنابعالی نیز صادق است و این کلمه در زبان

۱. برای بررسی چگونگی کاربرد ضمائر برای ابراز ادب در زبان‌های جهان Helmbrecht 2005.

فارسی با پسوند تصریفی جمع‌ساز در مقام ضمیر دوم شخص جمع کاربرد دارد:

(۴۷) امضاکنندگان از جناب‌عالیان، به عنوان مسئولین دولت تدبیر و امید، استدعا داشته و

امیدوارند با ورود مدبرانه خویش به این موضوع به سکوت هنر موسیقی در این شهر خاتمه

داده و بار دیگر شاهد رونق فرهنگ و هنر اصیل و ارزشمند در شهر عزیزمان باشیم.

گفتنی است که هنگام استفاده از جنابعالی و سرکار به عنوان ضمیر دوم شخص از مطابقت جمع استفاده می‌شود:

(۴۸) جنابعالی از همه امکانات این مجموعه می‌توانید استفاده کنید.

(۴۹) سرکار تشریف آوردند.

این نوع مطابقت نامتعارف نیز ریشه در ابراز ادب دارد (برای توضیح بیشتر بخش ۳-۳).

۲-۳ از صفت به ضمیر (اول شخص)

در منبع‌هایی که هاینه و سانگ (۲۰۱۱) برای ضمیر شخصی ذکر می‌کنند، منبع مفهومی

صفتی وجود ندارد. شواهد ما از زبان فارسی نشان می‌دهد بعضی از صفات، مثل

«مخلص» و «حقیر»، از رهگذر مجاز، تبدیل به اسم و سپس ضمیر اول شخص شده‌اند.

این دو صفت ناظر بر اظهار فروتنی‌اند.

۱-۲-۳ مخلص

اولین معنایی که در فرهنگ فارسی معین (۱۳۷۶) برای کلمه مخلص ذکر شده، معنای صفتی

آن یعنی «خالص از غش، بی‌ریا» است. در بافت‌هایی خاص، این صفت، با کسب معنای

هسته‌ای اسمی خود و با مقوله‌زدایی، تبدیل به اسم شده است. در شاهد زیر، گروه اسمی

اولیه‌ای را می‌توان مشاهده کرد که در آن «مخلص» توصیف‌کننده اسم «بنده» است:

(۵۰) اما من بنده مخلص در این کتاب، به جای مدح و ثناء این پادشاه، اذکار انعامی خواهم

کردن که باری تعالی و تقدس در حق این پادشاه و پادشاه‌زاده فرموده است

(نظامی عروضی ۱۳۷۲: ۳).

در جمله بالا، بنده مخلص توصیف‌کننده و یا، به تعبیری، بدل از کلمه «من» است، یعنی همان معنای ضمیر اول شخص را در بر دارد. دیدیم که، در گذر زمان، «بنده» تبدیل به ضمیر اول شخص گردیده است. با توجه به بافت‌هایی مانند جمله فوق، معنای اسم (در اینجا بنده)، از رهگذر مجاز، به مخلص منتقل شده و سپس، با مقوله‌زدایی، این صفت مبدل به اسم گردیده است. هاینه و کوتوا معتقدند که چنین تغییری (یعنی جایگزین شدن توصیف‌کننده/ صفت به جای هسته اسمی) در بسیاری از زبان‌های دنیا اتفاق می‌افتد، گرچه این تغییر بسیار بافت‌بنیاد است و در زبان‌ها برای همه گروه‌های اسمی دارای صفت صدق نمی‌کند (Heine & Kuteva 2007: 61). با تبدیل شدن مخلص به اسم، راه برای استفاده از آن در ساخت «اشاری + اسم» باز می‌شود و افراد، از رهگذر این ساخت، می‌توانند، با ارجاع غیرمستقیم به خود، فروتنی‌شان را اظهار نمایند:

(۵۱) این مخلص داعی در این مسئله رساله به عربی نوشت که اکثر عبارات فقها با دلایل عقلیه و نقلیه مذکورند (نامه‌ای از شیخ لطف‌الله میسی اصفهانی به شاه عباس اول: <http://labbaik.ir>).

(۵۲) و مسئله اعتکاف کردن در مسجد نواب اشرف که این مخلص شب و روز در آنجا به دعای این دولت قاهره مشغول است... (نامه‌ای از شیخ لطف‌الله میسی اصفهانی به شاه عباس اول: <http://labbaik.ir>).

این اظهار فروتنی با ارجاع غیرمستقیم موجب شده که در جملات فوق مطابقت نامتعارف داشته باشیم و شناسه سوم شخص برای گروه اسمی با معنای اول شخص به کار رود. البته به تدریج و در گذر زمان، این مطابقت نامتعارف کمتر مورد استفاده قرار گرفته است:

(۵۳) ولی این مخلص، به عنوان یه ایرانی که تو ایران زندگی می‌کنم، زیاد از این اتفاق احساس برنده شدن ندارم.

(۵۴) این مخلص و دکتر حسینی به دور دوم انتخابات راه پیدا کردیم.

ساخت این مخلص نیز با فرایند مجازی به مخلص تبدیل شده است، گرچه هر دو ساخت

هنوز کاربرد دارند. تفاوت این مخلص با مخلص در این است که صورت کوتاه‌نشده رسمی‌تر به حساب می‌آید:

(۵۵) بقیه یادداشت‌ها نیز به همت خانواده استاد به‌ویژه توسط همسر بزرگوار و فرهیخته او، سرکار خانم فرشته قهرمان، در نهایت دقت جمع‌آوری و به این مخلص سپرده شده است.

(۵۶) خوب است... آنها را هم... بدون نقطه کم و زیاد استنساخ فرموده برای مخلص ارسال دارید.

(۵۷) سال تحصیلی ۱۳۰۷ شمسی مخلص شش‌ساله ابتدایی را در دبستان ابتدایی امریکایی تمام کرده بودم.

۳-۲-۲ حقیر

همان‌طور که دیدیم، شیوه تحول کلمه مخلص بسیار شبیه بنده است. احتمالاً ضمیر اول شخص فروتنانه حقیر نیز که کاربرد حتی کمتری از مخلص دارد، از همین مسیر تغییر به وجود آمده است:

(۵۸) حقیر از آن بیزار است و این‌گونه بازی با الفاظ را درخور نویسندگان تحلیل‌گر نمی‌داند (کاربرد حقیر با مطابقت سوم شخص).

(۵۹) از آنجا که این حقیر به متفکران اولیه یونان علاقه وافری داشته‌ام.

در جمله (۵۸) مطابقت نامتعارف دیده می‌شود، ولی مطابقت فاعلی در جمله (۵۹) متعارف است.

۳-۳ شبه‌جمع‌سازی

در زبان فارسی، جمع‌سازی^۱ با استفاده از پسوندافزایی (مثل کتاب کتاب‌ها)، بیناوندگذاری^۲ جمع مکسر (مثل بندر بنادر) یا صورت‌های تکمیلی (مثل من ما)

صورت می‌پذیرد. اسامی جمع‌سازی شده مرجع جمع دارند و بر بیش از یک جزء دلالت می‌کنند. در صورتی که فرایندهای صرفی ناظر بر جمع‌سازی منجر به جزئی شود که تنها بر یک جزء واحد دلالت کند، با فرایندی روبه‌رو هستیم که به آن شبه‌جمع‌سازی می‌گویند. اگر قائل بر تنها یک صیغگان برای نظام ضمایر شخصی فارسی باشیم، شبه‌جمع‌سازی منجر به بیش - عضوی^۱ صیغگانی این ضمایر می‌شود. منظور از بیش‌عضوی این است که در یک سلول صیغگان به جای یک صورت تصریفی یا تکمیلی، دو یا چند صورت تصریفی یا تکمیلی وجود داشته باشد^۲. بیش‌عضوی را هم در ضمیر اول شخص مفرد (کاربرد «من») و «ما» برای ارجاع به خود) و هم دوم شخص مفرد (کاربرد «تو» و «شما» برای ارجاع به مخاطب مفرد) می‌توانیم مشاهده کنیم.

در زبان فارسی، عامل مشروط‌کننده شبه‌جمع‌سازی و، در نتیجه، بیش‌عضوی صیغگانی ضمایر شخصی ابراز ادب است. همان‌طور که براون و گیلمن^۳ (۱۹۶۰) در اثر تاریخ‌ساز خود بیان کرده‌اند، ابراز ادب براساس دو عامل قدرت^۴ و همدلی^۵ قابل تبیین است. این دو عامل تعیین‌کننده فاصله اجتماعی و فاصله روان‌شناختی مشارکت‌کنندگان در هر تعامل زبانی‌اند. شمار غیر مفرد نشان‌دهنده فاصله اجتماعی بیشتر است (SIEWIERSKA 2004: 216). در انگاره مشهور براون و لوینسون^۶ (۱۹۸۷)، تمایز ادب مثبت و منفی نیز براساس همین دو عامل مهم است. در انگاره اخیر، بر مفهوم اجتماعی - روان‌شناختی وجهه^۷ تأکید می‌شود. وجهه جزئی از شخصیت فرد است که وی دوست دارد آن‌گونه در جامعه او را بشناسند و با او به آن طریق رفتار کنند. از نظر براون و لوینسون، عبارات زبانی مربوط به ادب به این دلیل به وجود می‌آیند که این وجهه حفظ شود و مورد تهدید واقع نشود. وقتی فردی نسبت به روابط قدرت در جامعه حساس است و به آنها آگاهی دارد، سعی می‌کند، با عبارات زبانی

1. overabundance

۲. برای توضیح بیشتر و نیز برای ملاحظه موردی از بیش‌عضوی در نظام شمار زبان فارسی

NAQHZAGUY-KOHAH & KUTEVA 2016.

3. BROWN & GILMAN

4. power

5. solidarity

6. BROWN & LEVINSON

7. face

خاص، فاصله اجتماعی خود را با مخاطب به نمایش بگذارد. به عبارت دیگر، ادب منفی ناظر بر همین آگاهی افراد نسبت به قدرت است. قدرت در هر فرهنگ با توجه به طبقه اجتماعی، سن، جنس، میزان تحصیلات، شغل و جز آن تعیین می‌شود. این عوامل باعث به وجود آمدن رابطه‌ای از نوع افرادِ فرادست و فرودست می‌شود که مشخصه فاصله اجتماعی عمودی است. هرچه قدرت بیشتر باشد، فاصله اجتماعی بیشتر خواهد بود. میزان ادب منفی نیز با این فاصله اجتماعی تعیین می‌شود. در زبان/ گفتار مؤدبانه فارسی استفاده از شبه جمع‌سازی شیوه‌ای برای ابراز ادب منفی است. گوینده، با استفاده از «ما» (به جای «من») و «شما» (به جای «تو»)، می‌تواند میزان آگاهی خود را نسبت به فاصله اجتماعی اش از مخاطب نشان بدهد و، از این رهگذر، از تهدید و جهت مشارکت‌کنندگان در گفت‌وگو جلوگیری کند. البته اثر عامل همدلی (ادب مثبت) را نیز در کاربرد این ضمایر نباید نادیده گرفت. همدلی یا ادب مثبت بیشتر در کاربرد ضمیر دوم شخص «تو» است که اهمیت پیدا می‌کند. منظور از همدلی آگاهی از نزدیکی و میزان دوستی با مخاطب است که مؤدبانه تلقی می‌شود. وقتی مخاطب دوست، آشنا یا خویشاوند نزدیک است، و یا اهداف و جایگاه‌های اجتماعی نیز یکی است، استفاده از ادب منفی، یعنی احترام، چه بسا غیر مؤدبانه تلقی شود. به دلیل همین پیچیدگی‌ها، کاربرد هریک از این ضمایر را در زیر به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم.

۳-۳-۱ شبه جمع‌سازی در اول شخص مفرد (ضمیر «ما» به جای «من») استفاده صورت‌های جمع فروتنانه^۱ و صورت‌های جمع درباری^۲ در زبان‌های زیادی، از جمله زبان‌های اروپایی، دیده شده است. در این راستا، در فارسی نو نیز دو نوع نقش ابراز فروتنی و تکریم و اعزاز خود را برای «ما» با مرجع مفرد می‌توان قائل شد. در فارسی امروز، کاربرد فروتنانه با استفاده از ضمیر «ما» در بین دانش‌آموزان، مردم عادی و حتی نویسندگان^۳ برای اشاره به خود مفرد رواج دارد. نمونه‌هایی از این کاربرد را در جمله‌های زیر می‌بینیم:

1. plural of modesty

2. plural of majest, or royal we

۳. این نوع کاربرد نویسندگان را معمولاً «مای ویرایشی/ سردبیری» (editorial we) می‌نامند (Siewierska 2004: 218).

(۶۰) توی جنگ کازرون، ما تیر خورده بودیم، افتاده بودیم لای دو تا تخته سنگ... یک دفعه، خدا خیرش بدهد آقا را،... وسط آن باران گلوله خودش را رساند به ما، مثل شیر ما را انداخت روی دوشش... همین طور برد تا رساند به سنگر خودمان (دایی جان: ۱۶، به نقل از نجفی ۱۳۷۸).

(۶۱) خدا پدرشان را بیامزد؛ تنها ملتی که یک خرده دستک و دمیک به ما گذاشت آنها بودند، در صورتی که ارث پدرم را از آنها طلبکار نبودم (نامه‌های هدایت: ۱۳۰، به نقل از نجفی ۱۳۷۸).

این کاربرد بسیار قدیمی است و شواهد زیادی از آن را می‌توان در متون متقدم نیز یافت. در صورت استفاده از «ما»، شناسه فعلی نیز به صورت جمع به کار می‌رود:

(۶۲) عقربی دید که گرد او می‌گشت، قصد کشتن کرد، حلاج گفت دست از وی بدار که دوازده سالست که تا او ندیم ماست و گرد ما می‌گردد (تذکره الاولیاء، به نقل از کشاورز ۱۳۷۱: ۶۱۲).

(۶۳) این دولت است که ما آن را نطلبیدیم اما او ما را بطلبید (خطاب خواجه مظفر به خود) (جوامع الحکایات، به نقل از همان: ۸۴۲).

(۶۴) گفت: ای شیخ! چند چیز است که ما از تو می‌بینیم که پیران ما نکرده‌اند. شیخ ما گفت خواجه بگوید تا آن چه چیز است (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به نقل از همان: ۷۵۹).

(۶۵) گفتند تو نمی‌آیی. گفت: ما را با او سری است که جز بر سر دار نمی‌توان گفت (تذکره الاولیاء، به نقل از همان: ۶۱۶).

(۶۶) اکنون بگوی کی ما را بکدام مهم احتیاج زیادت توان بود تا این سه نام کی ذخیره عمر ماست بدان صرف کنیم و از حضرت عزت باجابت دعوت التماس نماییم و حوایج و مصالح بسراوقات جلال ذوالجلال عرضه داریم (سندبادنامه، به نقل از همان: ۶۷۶).

(۶۷) ما بدین راه رفتیم و این اختیار کردیم و همه را بدین وصیت می‌کنیم (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به نقل از همان: ۷۶۱).

کاربردهای فروتنانه قدیمی از نوع فوق مخصوص فارسی نیست و موارد مشابهی را در متون قدیمی چینی یا روسی می‌توان مشاهده کرد (SIEWIERSKA 2004: 219).

از آنجا که فارسی زبانی ضمیرانداز است، کاربرد مؤدبانه شناسه جمع برای گوینده مفرد را نیز در همین راستا می‌توان تلقی کرد:

(۶۸) اما آنچه مشهورتر است یاد کنیم (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۳: ۱۱۱).

نقش دوم ضمیر شخصی «ما» (برای ارجاع به گوینده مفرد) برای تکریم و اعزاز خود است و همان‌طور که گفتیم «جمع درباری» نام دارد. بسامد وقوع این نوع کاربرد بسیار کمتر از نقش اول این ضمیر بوده است، زیرا به لحاظ تاریخی، تنها کسانی مجاز به استفاده از آن بوده‌اند که مناصب بسیار بالایی دولتی داشته‌اند یا از خانواده‌های اشرافی بوده‌اند:

(۶۹) آنجا از کالسکه پیاده شده به اسب سوار شدیم. صدر اعظم وزیر مختار دولت روس نیز

سوار شده با ما صحبت می‌داشتند (ناصرالدین شاه ۱۳۶۳: ۱۰).

(۷۰) منزل ما در برجی است که به حکم ما وزیر امور خارجه در زمان حکومت خود در

گیلان بنا کرده (همان: ۱۱).

در نبود «ما»، به علت ضمیرانداز بودن فارسی، برای بیان این نقش از شناسه فعلی

جمع استفاده می‌شود:

(۷۱) شب را با کمال راحت خوابیدیم (همان‌جا).

در قرون متقدم هجری، استفاده از شناسه جمع برای ارجاع به خودی که مقام بالا داشته

بسیار عادی بوده است:

(۷۲) او را اجازت بازگشتن از پیش تخت بدان جانب فرمودیم و تشریفی که امثال او را از

اعیان جهان و رؤساء اقالیم ممالک معهود نبودست ارزانی داشتیم: از کسوت فاخر و

مرکب گرانباه باستام زر و طوق مرصع و سلاح و ریاست مازندران بجمستگی گرگان و

دهستان و استرآباد و بسطام و جلفادقان بتازگی بر وی تقریر کردیم (عتبة الکتبه، به نقل

از کشاورز ۱۳۷۱: ۵۶۱).

(۷۳) ... و می‌فرماییم تا بر هر در سرای شحنگی آن شهرها معتمدی شهم کار گذار هشیار

بنشاند (عتبة الکتبه، به نقل از همان: ۵۶۳).

بنا بر همین سنت، در بعضی از ترجمه‌های قرآنی نیز، هنگامی که مطلبی از زبان خداوند تبارک و تعالی بیان می‌شده، به جای صورت مفرد، صورت جمع به کار گرفته شده است؛ بنابراین، کاربرد شناسهٔ جمع در ترجمهٔ آیات زیر عجیب و ناشناخته نیست (قس. صادقی و حاجی‌سیدآقای ۱۳۹۰: ۵-۶؛ دو جملهٔ زیر نیز مربوط به همین مقاله است):

(۷۴) آگاه کردیم (= آگاه کردم): فَأَنْذَرْتُمْ: آگاه کردیم شما را... از آتشی زبانه‌زنان (میبدی، ج ۱۰، ص ۵۱۰، سورهٔ لیل، آیه ۱۴).

(۷۵) برآریم (= برآرم): لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ: زشتی‌های ایشانرا برآریم در زمین (میبدی، ج ۵، ص ۳۰۳؛ سورهٔ حجر، آیه ۳۹).

کاربرد به اصطلاح «درباری» ضمیر «ما» در حال منسوخ شدن است و، در حال حاضر، به‌ندرت می‌توان اثری از آن در متون یافت. این کاربرد در زبانی مثل فرانسه نیز دیده شده است (COMRIE 1975).

۳-۲-۳ شبه‌جمع‌سازی در دوم شخص مفرد (ضمیر «شما» به جای «تو»)
در بسیاری از فرهنگ‌ها، صورت دوم شخص مفرد بیش از همهٔ صورت‌ها وجهه را تهدید می‌کند و همین امر موجب به وجود آمدن عبارات ارجاعی خاصی می‌شود که در آنها صورت‌های جمع یا سوم شخص برای اشاره به یک مخاطب منفرد به کار می‌رود، تا از این رهگذر اشارهٔ زبانی مستقیم به مخاطب نشود (SIEWIERSKA 2004: 214). هر دوی این کاربردها در فارسی دیده شده است، ولی تأکید ما در اینجا بر استفاده از صورت‌های جمع یا همان شبه‌جمع‌سازی است^۱. در کاربرد اخیر، از ضمیر جمع «شما» برای ابراز احترام به مخاطب مفرد استفاده می‌شود. در این کاربرد، بر فاصلهٔ اجتماعی تأکید می‌شود که

۱. در متون قدیمی فارسی، برای ابراز ادب، در فعل امر، به جای دوم شخص، از صورت‌های التزامی فعل با شناسهٔ سوم شخص استفاده می‌شده است: «سلطان گفت: خواجه مظفر برقرار باشد و هیچ خود را مشوش نکند و طعامی که هست بیارد». (جوامع‌الحکایات، به نقل از کشاورز ۱۳۷۱: ۸۴۲)؛ «بداند (= بدان) که مردم در دین چهار اعضاند... که آن را اعضاء اربعه می‌گویند» (تاریخ طبرستان، به نقل از همان: ۷۹۵).

بر اساس قدرت قابل تعریف است:

(۷۶) لطفاً شما همین‌جا تشریف داشته باشید (= کاربرد «شما» در اشاره به یک نفر).

در این کاربرد، در صورت حذف ضمیر منفصل (به علت ضمیرانداز بودن فارسی)، از شناسه جمع استفاده می‌شود:

(۷۷) همان‌طور که دیدید، برادران مقصر بود (در ارجاع به مخاطب مفرد، به جای کاربرد «دیدید»).

در فارسی امروز، کاربرد «تو» می‌تواند هم نشانه همدلی، یعنی ابراز صمیمیت (ادب مثبت) باشد و هم نشانه فرا دست بودن گوینده نسبت به مخاطب (ادب منفی). این دو معنا را می‌توان با توجه به بافت کاربردی و روابط گوینده و شنونده تشخیص داد. در کاربرد قدرت - پایه استفاده از ضمیر «تو» متقارن نیست، زیرا شخص فرودست باید در مقابل فرا دست از «شما» استفاده کند، ولی شخص فرا دست بین «تو» یا «شما» مخیر است.^۱ کاربرد «تو» و «شما» در فارسی نو همیشه به صورت فوق نبوده است و در متون قرون متقدم هجری، «شما» در معنای اصلی خود (یعنی برای اشاره به دوم شخص جمع) به کار می‌رفته است:

(۷۸) چون پیغام به پسران حیان رسید بغایت شادمان شدند و گفتند: یاران کجاند؟ گفت: درین صحرا منتظر شما اند تا آنک شما بیرون آئید و ایشانرا ببینید و بدان صواب اشارت کنید (جوامع الحکایات، به نقل از کشاورز ۱۳۷۱: ۸۵۶).

(۷۹) مقاتله و پیکار کنید با گروهی که پیرامن شما باند از کافران و باید که ببابند ایشان در شما درشت‌خویی و سخت‌کوشی در آن کاری مساهله و مجامله (ظفرنامه، به نقل از همان: ۱۰۱۸).

۱. این کاربرد تنها مخصوص فارسی نیست و در بعضی از زبان‌های اروپایی (درست مثل زبان فارسی) برای دوم شخص مفرد، دو نوع ضمیر عادی (plain) و رسمی وجود دارد (مثل کاربرد du «تو» و Sie «شما» با معنای تحت اللفظی «آنها» در آلمانی، یا tu «تو» و vous «شما» در فرانسوی). براون و گیلمن (۱۹۶۰) صورت‌های عادی همدلی - پایه مثل du و tu را صورت‌های T، و صورت‌های رسمی قدرت - پایه مثل Sie و vous را صورت‌های V نامیده‌اند (نیز SieWięrska 2004: 214).

علاوه بر این، کاربرد «تو» حتی برای خطاب افراد با شأن اجتماعی بالاتر نیز تا مدت‌ها ادامه داشته است:

(۸۰) گفت: بسم الله فرود آی خانه تست، سلطان از اسپ فرود آمد (جوامع الحکایات، به نقل از همان: ۸۴۱).

(۸۱) سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادنجان بورانی پیش آوردند. خوشش آمد. گفت: بادنجان طعامیست خوش. ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت. چون سیر شد، گفت: بادنجان سخت مضر چیزی است. ندیم باز در مضرت بادنجان مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: ای مردک نه این زمان مدحش می‌گفتی؟ گفت: من ندیم توام نه ندیم بادنجان. مرا چیزی میباید گفت که ترا خوش آید نه بادنجان را (عبید زاکانی [بی‌تا]: ۲۹۵).

این کاربرد برای مخاطب قرار دادن خداوند نیز عادی بوده است:

(۸۲) الهی تو می دانی که عاجزم از مواضع شکر تو بجای من شکر کن خود را که شکر آنست و بس (تذکره الاولیاء، به نقل از کشاورز ۱۳۷۱: ۶۱۳).

کاربرد اخیر «تو» برای خطاب قرار دادن خداوند متعال تا امروز ادامه داشته است:

(۸۳) خدایا تو را می‌خوانم، پس اجابتم کن.

(۸۴) خدایا تنها تو را دارم!

ولی تنها در قرون متأخر است که از «شما» برای ابراز احترام و ارجاع به دوم شخص مفرد استفاده شده است؛ برای مثال، در شواهد زیر از بهارستان جامی، متعلق به قرن نهم هجری:

(۸۵) اما موعد شما آن درختانست که در عقب فلان پشته است. باید که وقت نماز خفتن آنجا باشید (بهارستان جامی، به نقل از کشاورز ۱۳۷۱: ۱۰۴۲).

(۸۶) چون او با فرمان شما بی‌حرمتی کرده، چرا او را با حرمت باید خواند؟ فرمود: تا سخن او را نشنویم، بمجرد خبری هتک حرمت چنین بزرگی نتوان کرد (بهارستان جامی، به نقل از همان: ۱۰۵۵).

(۸۷) اکنون برخت خانه بحضرت شما می‌آید و رعایت حرمت مجلس شما نمی‌نماید (بهارستان جامی، به نقل از همان: ۱۰۵۵).

۳-۴ بیش‌مشخص‌سازی

کیپارسکی معتقد است که «هرچه عنصری منحصر به فردتر باشد، فراگیری آن نیز با تأخیر همراه می‌شود، زودتر از بین می‌رود، و بیشتر در معرض بازتحلیل قرار می‌گیرد» (Kiparsky 2010: 306). خصوصیات منحصر به فرد «شما» و «ما» را نیز می‌توان در همین راستا تحلیل کرد. همان‌طور که در بخش قبل دیدیم، «شما» می‌تواند هم ناظر بر مخاطب مفرد و هم مخاطب جمع باشد. احتمالاً همین مشخصه به‌ظاهر نامنظم و صورت تکمیلی^۱ بودن آن است که این ضمیر را در معرض تغییر قرار می‌دهد و باعث می‌شود، بعضی از مواقع در گفتار، «شما» (در معنای جمع) به صورت مفرد بازتحلیل شود و به آن وند حشو «ها» اضافه گردد و به اصطلاح بیش‌مشخص‌سازی در آن صورت پذیرد:

(۸۸) شماها یادتون نیما، اون موقع‌ها مچ دستمون رو گاز می‌گرفتم، بعد با خودکار بیک روی جای گازمون ساعت می‌کشیدیم.

(۸۹) همین شماها او را دق دادید.

(۹۰) شماها کیک نمی‌خورید؟

وندگذاری حشو^۲ یا بیش‌مشخص‌سازی در زبان‌های جهان بسیار رایج است (Dressler 2004; Lehman 2005; Gardani 2015). در دستور سنتی فارسی نیز به این نوع وندگذاری اشاره شده و آن را «جمع مضاعف» یا «جمع جمع» نیز نامیده‌اند (نغزگوی‌کهن ۱۳۹۵: ۱۶۸). پاول، که از متقدم‌ترین محققان در این زمینه است، علت استفاده از وند حشو را بی‌قاعدگی پایه می‌داند (Paul 1920: 163)؛ در حالی که هسپلمت^۳ (۱۹۹۳) ایجاد شفافیت معنایی را به عنوان دلیل مطرح می‌کند. به نظر نگارنده، هر دوی این دلایل درست است و البته عامل «تأکید» را نیز باید به دلایل قبلی اضافه کرد. علاوه بر «شماها»، این عوامل باعث اضافه شدن وند حشو «-ها» به ضمیر «ما» نیز شده است:

(۹۱) ماها به چند تا رفیق بودیم که به عشق هم تمرین می‌کردیم دوست داشتیم تلاش کنیم

که هممون با هم بتونیم خودمون بکشیم بالا.

(۹۲) ماها عشقو کنار همدیگه حس کردیم، ماها جفت هم بودیم.

در این مورد نیز کاربرد دوگانه «ما» در ارجاع به اول شخص و دوم شخص (بخش قبل) و به عبارتی بی‌قاعدگی ظاهری آن موجب اضافه شدن وند حشو و ایجاد شفافیت معنایی به همراه تأکید شده است. در پایان، باید یادآور شد که استفاده از بیش‌مشخص‌سازی در ضمائر متعلق به سبک‌های غیررسمی است.

۴ نتیجه‌گیری

در این مقاله دیدیم که در تکوین چندین مورد از ضمائر جدید فارسی نو، علاوه بر فرایندهای استعاری، روابط هم‌نشینی میان اجزای یک ساخت و فرایند مجاز نیز اهمیت دارند. بنابراین، به رغم اهمیت شاخص‌های مکانی (مانند اشاری نزدیک «این») در دستوری‌شدگی ضمائر اول شخص، نمی‌توان آنها را به‌تنهایی منبع مفهومی قلمداد کرد، بلکه باید ساخت «اشاری نزدیک + اسم» را منبع اصلی تغییر دانست. نکته مهم دیگری که این تحقیق برای ما آشکار ساخت اهمیت منابع مفهومی صفتی در تکوین ضمائر اول شخص است؛ چنین مفهومی در میان منابع هاینه و سانگ (۲۰۱۱) برای ضمائر ذکر نشده است. علاوه بر این، در زبان فارسی، از فرایند شبه‌جمع‌سازی در ضمائر اول و دوم شخص مفرد و از فرایند بیش‌مشخص‌سازی در ضمائر اول و دوم شخص جمع استفاده شده است. بیش‌مشخص‌سازی نیز در میان منابع ذکرشده هاینه و سانگ جایی ندارد. با توجه به این ملاحظات و با علم به کاستی‌های انگاره هاینه و سانگ، در جدول زیر منابع اولیه ضمائر جدید فارسی نو را به دست داده‌ایم:

جدول ۳- منابع در زمانی ضمایر فارسی

منابع ضمایر شخصی	مفاهیم اسمی	مفاهیم صفتی	شاخص‌های مکانی	مشددکننده‌ها	شبه‌جمع‌سازی	بیش‌مشخص‌سازی
اول شخص مفرد	م	م	م	-	م	-
اول شخص جمع	م	-	م	-	-	م
دوم شخص مفرد	م	-	-	-	م	-
دوم شخص جمع	م	-	-	-	-	م

منابع در زمانی فوق باعث به وجود آمدن چند صورت برای ضمیر اول شخص یا دوم شخص شده‌اند. این وضعیت در بسیاری از زبان‌های جهان، به خصوص زبان‌های آسیای جنوب شرقی، نیز مشاهده شده است (SIEWIERSKA 2004: 228).

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رمضانی، تهران: کلاله خاور.
- آرْجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب (۱۳۴۷)، سمک عیار، با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- استاجی، اعظم (۱۳۸۶)، «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۳، ص ۴۰-۵۱.
- اسفزاری، خواجه ابوحاتم مظفر بن اسماعیل (۱۳۵۶)، رساله آثار علوی، به تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسکندرنامه: روایت فارسی کالیستس دروغین (۱۳۴۶)، به کوشش ایرج افشار، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش دوم، چاپ بیست و پنجم، تهران: فاطمی.

بکران خراسانی، محمد بن نجیب (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، به کوشش محمدمامین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

جرجانی، اسمعیل بن حسن (۱۳۴۴)، ذخیره خوارزمشاهی، ج ۱، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. داستان‌های بیدپای (۱۳۶۹)، ترجمه محمد بن عبدالله بخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.

داوری، شادی (۱۳۹۵)، «تکوین انعکاسی‌ها و انعکاسی‌های تأکیدی در زبان فارسی؛ رویکرد دستوری‌شدگی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۱۲، ص ۶۹-۱۲۵.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغتنامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

شریعت، محمدجواد (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.

صادقی، علی‌اشرف و اکرم‌السادات حاجی‌سیدآقایی (۱۳۹۰)، «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی قدیم»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۷، ص ۳-۵۷.

صفوی، کورش (۱۳۹۲)، درآمدی بر معنی‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر. عبید زاکانی ابی‌تا، کلیات، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء.

عروضی، علیرضا (۱۳۷۰/ش ۱۹۹۱م)، خاطرات ابوالحسن ابتهج، ج ۱ و ۲، لندن: پاکاپرینت.

عطار نیشابوری (۱۳۸۱)، تذکرة الاولیاء، با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی از روی چاپ نیکلسون، نیمه اول و دوم کتاب، به تصحیح احمد آرام، چاپ پنجم، تهران: گنجینه.

عوفی، محمد (۱۳۳۵)، لب‌الالباب، از روی چاپ اروپا که پروفیسور ادوارد براون و علامه قزوینی تصحیح کرده‌اند، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتابخانه حاج علی علمی.

کشاوری، کریم (۱۳۷۱)، هزار سال نثر فارسی، کتاب دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

معین، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۴۸)، فیه ما فیه، با تصحیحات بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

میهنی، محمد بن عبدالخالق (۱۳۷۵)، دستور دبیری، به تصحیح سید علی رضوی بهابادی، یزد: انتشارات بهاباد.

ناصرالدین شاه (۱۳۶۳)، سفرنامه ناصرالدین شاه، اصفهان: مشعل.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، دو جلد، تهران: نیلوفر.

نجم رازی (۱۳۵۲)، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
نسفی، امام ابوحنیفه نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۶۲)، تفسیر نسفی، ترجمه‌ای کهن به فارسی موزون و
مسجع به ضمیمه آیات (نسخه محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی)، به تصحیح دکتر عزیزالله
جوینی، [بی‌جا، بی‌تا].

نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳)، اخلاق ناصری، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ
پنجم، تهران: خوارزمی.

نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۷۲)، چهار مقاله، به تصحیح علامه محمد قزوینی، شرح لغات از دکتر
محمد معین، تهران: جامی.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۲)، «عوامل مؤثر در تعیین صورت نشانه مطابقت فعلی در فارسی نو»، مجموعه
مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان‌های ایرانی، به کوشش مهرداد نغزگوی کهن، تهران: انجمن
زبان‌شناسی ایران با همکاری انتشارات نویسه پارس، ص ۱۷۳-۱۹۲.

_____ (۱۳۹۵)، زبان فارسی در گذر زمان (مجموعه مقالات)، تهران: کتاب بهار.

نغزگوی کهن، مهرداد و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۱)، «دستوری‌شدگی و بسط استعاری»، پژوهش‌های زبانی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره سوم، شماره اول، بهار و تابستان، شماره پیاپی
۴، ص ۱۱۷-۱۳۴.

نیشابوری، معین‌الدین محمد بن محمود (۱۳۵۲)، تفسیر بصائر یمینی، ج ۱، به تصحیح دکتر علی رواقی،
چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

BARHOLOMAE, C. (1896-1904), *Vorgeschichte der iranischen Sprachen*, *Grundriss der iranischen Philologie*, W. GEIGER and E. KUHN (eds.), Strasbourg: Verlag von Karl J. Trübner, pp. 1-151.

BHATI, D. N. S. (2004), *Pronouns*, Oxford: Oxford University Press.

BRADLEY, David (1993), *Pronouns in Burmese-Lolo*, *Linguistics of the Tibeto-Burman Area*, 16/1, pp. 157-215.

BRANDENSTEIN, W. and M. MAYRHOFER, (1964), *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden.

BRINTON, Laurel (1988), *The Development of English Aspectual Systems: Aspectualizers and Postverbal Particles*, Cambridge: Cambridge University Press.

BROWN, P. and Stephan C. LEVINSON, (1978/ 1987), *Politeness, Some Universals in Language Usage*, Cambridge: Cambridge University Press.

BROWN, R. and A. GILMAN, (1960), *The Pronouns of Power and Solidarity*, *Style in Language*, T. A. SEBEOK (ed.), Cambridge, Mass, pp. 253-276.

- ByBEE, Joan L. , Revere D. PERKINS and William PAgliUCA, (1994), *The Evolution of Grammar:Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*, Chicago: University of Chicago Press.
- Clark, Herbert (1978), Inferring What is Meant , *Studies in the Perception of Language*, W. J. M. LEVELT and G. B. FLORES d'ARCAIS (eds.), London: Wiley, pp. 259-321.
- COMRIE, Bernard (1975), Polite Plurals and Predicate Agreement , *Language*, 51, pp. 406° 418.
- CORBETT, Greville G. (1986), Agreement: A Partial Specification, Based on Slavonic Data , *Linguistics*, 24, pp. 995-1023.
- ~~~~ ~ (2001), Agreement: Canonical Instances and the Extent of the Phenomenon , *MMM*, 3, Barcelona.
- Croft, William (2000), *Explaining Language Change: An Evolutionary Approach*, London: Longman.
- DAVARI, Shadi, and Mehrdad NAQHZGUY-KOHAN (2017), The Grammaticalization of Progressive Aspect in Persian , *Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality, and Evidentiality from a Functional Perspective*, H. NARROG, K. HENGVELD and H. OLBERTZ (eds.), Trends in Linguistics, Berlin: De Gruyter, pp. 163-189.
- DI EWald, G. (1999), A Model for Relevant Types of Contexts in Grammaticalization , Paper Presented at the Symposium on New Reflections on Grammaticalization , Potsdam, 17° 19 June, 1999.
- DIXON, R. M. W. (1977), *A Grammar of Yidiny*, Cambridge: Cambridge University Press.
- ~~~~ ~ (1988), *A Grammar of Boumaa Fijian*, Chicago: University of Chicago Press.
- DRESSLER, Wolfgang U. (2004), Hypercharacterisation and Productivity in Inflectional Morphology , *Analecta hominiuniversali dicata:Arbeiten zur Indogermanistik, Linguistik, Philologie, Politik, Musikund Dichtung, Festschriftfür Oswald Panagl zum 65, Geburtstag*, 2 Bde., T. KRISCH, T. LINDNER and U. MÜLLER (eds.), Stuttgart: H. -D. Heinz, S. 515-524.
- GARDANI, Francesco (2015). Affix Pleonasm , *Word-Formation: An International Handbook of the Languages of Europe*, P. O. MÜLLER etal. (eds.), Berlin: De Gruyter Mouton, vol. 1, pp. 537-550.
- HASPELMATH, Martin (1993), The Diachronic Externalization of Inflection , *Linguistics*, 31 (2), pp. 279-309.
- HEATH, Jeffrey (1996), Pragmatic Skewing in 1<°>2 Pronominal Combinations in Native American Languages , *International Journal of American Linguistics*, 64 (2), pp. 83-104.

- ~~~~ ~ (2004), *Person, Morphologie –Morphology: Ein internationales Handbuch zur Flexion und Wortbildung* (Handbücher zur Sprach- und Kommunikationswissenschaft 17. 2), G. E. Booij et al. (eds.), Berlin & New York: Walter de Gruyter, vol. 2, pp. 998-1015.
- HEINE, Bernd (2002), *On the Role of Context in Grammaticalization*, *New Reflections on Grammaticalization*, I. Wischer and G. Diewald (eds.), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 83-101.
- HEINE, B., U. CLAUDI, and F. HÜNNEMEYER (1991a), *From Cognition to Grammar - Evidence from African Languages*, *Approaches to Grammatization*, E. C. Traugott and B. Heine (eds.), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, vol. I, pp. 149-187.
- ~~~~ ~ (1991b), *Grammaticalization: A Conceptual Framework*, Chicago: Chicago University Press.
- HEINE, Bernd and Tania KUTEVA (2002), *Personal Deixis: Some Rhetorical Aspects of Grammaticalization*, Typescript, University of Cologne.
- ~~~~ ~ (2004), *World Lexicon of Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- ~~~~ ~ (2007), *The Genesis of Grammar*, Oxford: Oxford University Press.
- HEINE, Bernd, and Mechthild Reh (1984), *Grammaticalization and Reanalysis in African Languages*, Hamburg: Helmut Buske.
- HEINE, B. and K. A. SONG (2011), *On the Grammaticalization of Personal Pronouns*, *Journal of Linguistics*, 47 (3), pp. 587-630.
- HEIMBRECHT, Johannes (2004), *Personal Pronoun: Form, Function and Grammaticalization* (*Diversitas Linguarum, Universität Erfurt*), Bochum: Universitätsverlag Brockmeyer.
- ~~~~ ~ (2005), *Politeness Distinctions in Pronouns*, *The World Atlas of Language Structures*, M. Haspelmath et al. (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 186° 189..
- HOPPER, Paul J. (1991), *On Some Principles of Grammaticization*, *Approaches to Grammaticalization*, E. C. Traugott and B. Heine (eds.), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, vol. I, pp. 17-35.
- HOPPER, P. and E. C. TRAUQOTT (2003), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- HORN, P. (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- ~~~~ ~ (1898-1901), *Neupersische Schriftsprache*, *Grundriss der iranischen Philologie*, W. Geiger & E. Kuhn (eds.), Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner, I/ 2, S. 1-200.
- HÜBSCHMANN, H. (1895), *Persische Studien*, Strassburg.

- KIPARSKY, Paul (2010), Dvandvas, Blocking, and the Associative: The Bumpy Ride from Phrase to Word , *Language*, 86, pp. 302° 331.
- LAKOFF, George (1987), *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago: University of Chicago Press.
- LAKOFF, George and Mark JOHNSON (1980), *Metaphors We Live by*, Chicago: University of Chicago Press.
- LEHMANN, Christian (1985), Grammaticalization: Synchronic Variation and Diachronic Change , *Lingua e Stile*, 20, pp. 303° 318.
- ~~~~ ~ (1995), *Thoughts on Grammaticalization*, Munich: LINCOM Europa.
- ~~~~ ~ (2005), Pleonasm and Hypercharacterisation , *Yearbook of Morphology*, G. E. Booij and J. van MARLE (eds.), Dordrecht: Springer, pp. 119° 154.
- LINDSTRÖM TIEDMANN, Therese (2006), Grammaticalization-Past and Present , *Logos and Language*, 6 (2), pp. 19-35.
- LYONS, John (1968), *Introduction to Theoretical Linguistics*, London: CambridgeUniversityPress.
- MACKENZIE, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London/ New York/ Toronto: Oxford University Press.
- MARCHESE, Lynell (1986), The Pronominal System of Godie , *Pronominal Systems*, U. WIESEMANN (ed.), Tübingen: Gunter Narr, pp. 217-255.
- NAQHZQUY-KOHAN, Mehrdad and Tania KUTEVA (2016), On Competition and Blocking in Inflectional Morphology: Evidence from the Domain of Number in New Persian , *Folia Linguistica*, 50 (1), pp. 65-96.
- NERLICH, BRIGITE (2006), Metonymy , *Encyclopedia of Language and Linguistics*, K. BROWN (ed.), Elsevier, pp. 109-113.
- NYBERG, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi, II: Glossary*, Wiesbaden.
- PARKER, Elizabeth (1986), Mundani Pronouns , *Pronominal Systems*, U. WIESEMANN (ed.), Tübingen: Gunter Narr, pp. 131-165.
- PAUL, Hermann (1920), *Prinzipien der Sprachgeschichte*, 5th ed., Tübingen: Niemeyer.
- PIIKIN, Harvey (1984), *Wintu Grammar*, Berkeley: University of California Press.
- QUIRK, Randolph et al. (1985), *A Comprehensive Grammar of English*, London: Longman.
- Sheikh Mohammed Ali Hazin (1831), *The life of Sheikh Mohammed Ali Hazin, Written by himself*, By F. C. BELFOUR and M. A. OXON, London: F. R. A. S. LLD.
- SHIBATANI, Masayoshi (2006), Honorifics , *Encyclopedia of Language and Linguistics* K. BROWN (ed.), 2nd ed., Oxford: Elsevier, vol. 5, pp. 1600-1608.

- SHOWALTER, Catherine (1986), Pronouns in Lylee , *Pronominal Systems*, U. WIESEMANN (ed.), Tübingen: Gunter Narr, pp. 205-216.
- SIEWIERSKA, Anna (2004), *Person*, Cambridge: Cambridge University Press.
- SUGAMOTO, Nobuko (1989), Pronominality: A Noun-Pronoun Continuum , *Linguistic Categorization* R. CORRIGAN, F. ECKMAN and M. NOONAN (eds.), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins, pp. 267-291.





پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ